

ہو
۱۲۱

دربارہ خانوادہ و

اختلافات خانوادگی

و علل عمدہ

(قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تاباندہ (محبوب علیشاہ)

ششم

بایز ۱۳۸۹

فهرست

خانواده و اختلافات خانوادگی (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

- نظم جامعه از نظم خانواده است / یکی از مواردی که نظم خانواده را مختل می‌کند این است که هر کس خود را مقدم بر دیگری بداند / رعایت احترام کوچک‌تر به بزرگ‌تر در خانواده / تربیت بچه در خانواده / در شکایت‌ها، اول از خود شروع کنید / در مورد شکایت زن‌هایی که شوهرشان زن دیگری گرفته است ۶
- در نظام طبیعت و فطرت، مرد باید به خواستگاری زن برود / خواستگاری بدون تظاهر و ریاکاری / کلید زورگویی‌ها و خشونت‌های مرد، زیرکی زن است / زن مطابق با فطرت خود رفتار و مهربانی کند بر همه پیروز می‌شود / شغل خواستگار به شخصیت او ارتباط ندارد / فاصله‌ی سنی زن و مرد در ازدواج / ثروت / تأمین معاش / نحوه‌ی روابط و احترام مرد و زن با پدر و مادرشان
- بعد از ازدواج ۱۱
- تربیت کودکان / بچه‌های طلاق / جلوی فرزند خود، از همسرتان بد نگوئید / برخورد با بچه‌ها خیلی مهم‌تر و مشکل‌تر از برخورد با بزرگ‌ترهاست ۲۲
- تعادل بین حق زن و مرد / سر نبودن زن و مرد نسبت به هم / تقسیم کردن وظایف خانواده / ذوق و سلیقه و استعداد زن و مرد مکمل هم است و نه مثل هم / در اختلافات خانوادگی هر دو طرف کم و یا زیاد مقصّر هستند / در زندگی خانوادگی

- جنبه‌ی عاطفی قضیه مهم‌تر از انصاف و عواطف بالاتر از
 ۲۷ منطقی‌هاست.....
- فرهنگ مختلف زن و مرد / یکی از شرایط ازدواج، «کفو» هم
 ۳۴ بودن است
- تحمل کردن و حل کردن مشکلات و یا اختلافات خانوادگی / یک
 جهت وجود مشکلات، عدم اطلاع هرکسی از وظایف اوست /
 خواستگاری هیچ نوع تعهد اخلاقی و اجتماعی که مطابق شرع
 باشد ایجاد نمی‌کند / اختیار عاطفی خانواده به دست زن است.....
 ۳۵
- تشرّف و بیعت در درویشی / اگر کسی بیعت کرد و پدر و مادر او
 ناراضی بودند، به بیعت او لطمه وارد نمی‌شود / کفران نعمت /
 رضایت پدر و مادر در ایمان شرط نیست / دستور به جلب رضایت
 شوهر و یا پدر، برای استحکام خانواده است.....
 ۴۴
- در نزد یکدیگر آرامش پیدا کنید و بین شما دوستی و انس و
 رحمت قرار داشته باشد / در مورد آنچه مربوط به انسانیت است
 همان حقی که مرد بر زن دارد، زن هم بر مرد دارد / یکی از
 مصادیق رحمت خداوند، فرزند است / ادا کردن هزینه و
 نفقه‌ی کامل زن، چون شرعاً تمام هزینه‌ی خانواده به عهده‌ی
 مرد است.....
 ۴۸
- نتیجه و اثر عمده‌ی با هم بودن مرد و زن ایجاد نسل است /
 مقررات برای آسایش زن‌ها ست و نه تحمیل بر زن‌ها / مسأله‌ی
 حجاب و تحرّیک جنسی و سلامت روانی جامعه / مقررات
 شهادت و شاهد بودن زن برای آرامش زن‌هاست.....
 ۵۴
- رضایت زن و مرد در ازدواج، در مورد دختر جلب موافقت پدر / زن
 اساس اجتماع بشری است، مرد را برای فراهم کردن آسایش و
 راحتی همسر موظف کرده است / راجع به طلاق، اطلاع نداشتن
 از قوانین
 ۶۱
- رعایت حق دیگران در روابط انسان‌ها / حقوقی که فرزند نسبت به

پدر و مادر دارد/ انتخاب اسم برای فرزند/ تربیت فرزندان با رعایت
اعتدال/ آزاد گذاشتن بچه و یا خیلی سخت‌گیری کردن

درست نیست ۶۶

کاری که به نیت اطاعت امر خدا باشد، عبادت است/ یاد خدا فقط
به زبان و فقط در عباداتی مانند: نماز و روزه و... نیست/ کار کنید
و خانواده را در آسایش و رفاه نگه‌دارید، کاری کنید که محتاج به
دیگری نشوید/ دقت حضرت صالح علیشاه در نگهداری حساب‌ها/
کوچک‌ترین گناه را اگر بی‌اهمیت بدانید، به بالاترین گناه

کشانده می‌شوید ۷۳

فهرست جزوات قبل ۸۰

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات
فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و
سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به
دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان
به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه
بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین
زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت
اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره
۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی
WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

نظم جامعه از نظم خانواده است / یکی از مواردی که نظم خانواده را مختل می‌کند این است که هر کس خود را مقدم بر دیگری بداند / رعایت احترام کوچک‌تر به بزرگ‌تر در خانواده / تربیت بچه در خانواده / در شکایت‌ها، اول از خود شروع کنید / در مورد شکایت زن بایمی که شوهرشان زن دیگری گرفته است ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خانواده اگر خوب باشد جامعه خوب می‌شود. دشمنی با یک جامعه و یک ملت این است که روال خانواده‌ها را بهم بریزند. عمر من و شما کافی نیست که همه‌ی چیزها را ببینید ولی در همین عمر کوتاه خود فکر کنید پدرهای ما چطور زندگی می‌کردند؟ در گذشته از این قبیل حرف‌هایی که زن و شوهرها و فرزندها در دعوا بهم می‌گویند هیچ نبود. اگر زن و شوهری در خانه دعوا می‌کردند، بعد که بیرون می‌آمدند، با هم همه جا می‌رفتند. در محوطه‌ی خانواده همه چیز حل شده و تمام می‌شد. خوب یا بد کار ندارم. بعضی می‌گویند: آنوقت‌ها در خانواده‌ها مردها ستم می‌کردند. بیجا نیست،

درست است. می‌گویند: بچه‌ها نوکر بودند، مطیع بودند، بله تا حدّی درست است. ولی به هر جهت روالی بود که خانواده منظم بود. حالا اگر روابط خانوادگی منظم شود (چطور را کار ندارم، بحث دیگری است) جامعه منظم می‌شود. وضعیت روابط خانوادگی را هم که خود شما می‌بینید که چقدر اختلاف‌ها و نگرانی‌ها وجود دارد.

در قدیم جوامع کوچک بود مثلاً یک شهر که شهر بزرگی بود ممکن بود صد هزار نفر جمعیت داشته باشد، یعنی بیست هزار خانوار، اما امروزه شهرها میلیون‌ها خانوار جمعیت دارد. این روابط خانواده‌ها، وقتی به هم بخورد جامعه هم به هم می‌خورد. به هم خوردن جامعه و خانواده به همه ضرر می‌زند، نه تنها به آن خانواده بلکه به همه‌ی خانواده‌های دیگر، چون جامعه وسعت پیدا کرده است. در روابط خانواده و روابط خانوادگی هر چه به اصلاح این روابط پردازیم و به هر اندازه این کار را بکنیم در اصلاح کلّ جامعه موفق بوده‌ایم.

این اختلافات یک مقدار عاطفی است. روابط عاطفی در داخل خانواده بین پدر و مادر و فرزندان برقرار است، قدیم در روابط عاطفی نظمی بود. یک دکتر جراح و الامقامی که حالا قاعدتاً پیرمرد است (نمی‌دانم اکنون زنده است یا نه) می‌گفت: پدر من شانزده هفده فرزند داشت. حالا این را هم نمی‌گوییم، این تعداد فرزندان خوب است یا بد؟ اگر هم بد بود به نظم بود. مثل حکومت‌ها که یک حکومت،

دیکتاتوری است که نظم را رعایت می‌کند و به عدالت رفتار می‌کند و یک جامعه دموکراسی است و همه چیز به هم ریخته است. کدام بهتر است؟ خود شما بگویید. منظور، نظم قضیه است. آن دکتر جراح می‌گفت: وقت ناهار همه می‌ایستادیم (سن همه تقریباً نزدیک به هم بود) و تا پدر نمی‌آمد دست به غذای سفره نمی‌زدیم. می‌ایستادیم پدر می‌آمد می‌نشست و بعد ما می‌آمدیم می‌نشستیم. هر کدام می‌دانستیم جای ما کجاست، همه هم با هم خوب بودیم. من ارزش‌گذاری نمی‌کنم ولی می‌خواهم بگویم نظم جامعه از نظم خانواده است یکی از چیزهایی که نظم خانواده را مختل می‌کند این است که هر کدام خود را مقدّم بر دیگری می‌دانند.

مرحوم آقای سلطان‌علیشاه وصیّی شفاهاً به آقای نورعلیشاه کرده‌اند، ایشان هم آن را تکرار کردند و آقای صالح‌علیشاه هم تکرار کرده‌اند، همین‌طور تا حالا و آن این است که گفته‌اند در خانواده ما کوچک‌تر به بزرگ‌تر سلام کند و احترام او را نگه‌دارد و در مجالس، بزرگ‌ترها جلوتر بروند. مثل آن موریانه‌ای که از اوّل که به دنیا آمد قرار بود کار معینی بکند اینجا هم چون کوچک‌تر بعد از بزرگ‌تر آمده باید این رعایت‌ها را بکند و در خانواده‌ی ما این نظم مانده و هنوز هست و ان‌شاءالله خواهد ماند. و این برای خیلی‌ها باعث تعجب بود. ببخشید که من از خود و شرح حال خود می‌گویم خیلی شرح حال‌ها

هست که گفتن آنها به درد نمی‌خورد و فایده ندارد ولی اینهایی که به‌عنوان مثال برای من تربیت‌کننده بود اینجا ذکر می‌کنم. من شغل مهمی داشتم ولی اگر با قوم و خویش دیگری که مسن‌تر از من بود جاهای رسمی می‌رفتیم، من می‌خواستم که او جلوتر از من برود که یکی دو مرتبه آن شخص مسن‌تر ناراحت شده بود ولی من گفتم: ما چنین قراری داریم و مادام که این قرار را اجرا کنیم نظم خانواده برقرار است.

این یک گوشه نظم است نتیجه دیگر این امر، این می‌شود که مسأله‌ی معنویت مطرح می‌شود و این بزرگ‌تر بودن یک نحوه اهمیت دادن است که مهم‌تر از پول و مال است و یکی از نکاتی که در بین خانواده اختلاف می‌اندازد مسأله‌ی اقتصادی است، مسأله‌ی اقتصادی زن و مرد و فرزندان. حالا این را در زندگی خودتان امتحان کنید. یکی هم مسأله‌ی عدم توجه به خواسته‌های معنوی طرف مقابل است. اگر بچه و رجه و ورجه می‌کند جزء طبیعت او است نباید به سر بچه زد و البته نباید او را آزاد هم گذاشت. بچه در محیط خانواده باید طوری باشد که وقتی بزرگ شد بتواند در جامعه هم همانطور باشد. نه اینکه تا گریه کرد پدر و مادر هر چه خواست به او بدهند و اگر پس‌فردا آمد در اداره تنبلی کرد، نق زد، گریه کرد، همه به سر او بزنند و او را بیرون کنند؛ باید همانطوری باشد که در جامعه خواهد بود. امثال اینها خیلی زیاد

است. یکی از شکایاتی که زن‌ها می‌کنند این است که شوهرم، من را رها کرده و رفته است، یا شکایت می‌کنند که شوهر من رفته و زن دیگری گرفته است. در اینطور شکایت‌ها ممکن است حق هم داشته باشند، نه اینکه حق ندارند، ولی من اوّل که شکایت می‌کنند می‌گوییم به خودت نگاه کن. اگر شوهر تو آمد دنبال تو و تو را گرفت تو هم رضایت دادی، پس شوهرت تو را می‌خواسته و تو هم او را می‌خواستی حالا چه کار کردی که تو را نمی‌خواهد؟ تقصیر تو است. چه کار کرده‌ای که از تو دلزده شده و به‌قولی زن دیگری گرفته؟ اوّل این مطلب باید روشن شود و بعد به حرف حساب او برسیم. مثل اینکه همه‌ی شما حتماً با عدلیه سر و کاری داشته‌اید، آقلاً انحصار وراثت داده‌اید، عدلیه این حرف‌ها را گوش می‌کند منتها اوّل که عدلیه می‌روید باید روی برگ‌های مشخصی بنویسید.

حالا این حرفی هم که من زدم مثل برگ دادخواست است. اوّل از خود شروع کنید بعد به دیگری پردازید.

در نظام طبیعت و فطرت، مرد باید به خواستگاری زن برود / خواستگاری بدون
تظاهر و ریاکاری / کلید زورگویی؛ و خشونت‌های مرد، زیرکی زن است /
زن مطابق با فطرت خود رفتار و مهربانی کند بر همه پیروز می‌شود / شغل خواستگار
به شخصیت او ارتباط ندارد / فاصله‌ی سنی زن و مرد در ازدواج / ثروت / تأمین
معاش / نحوه‌ی روابط و احترام مرد و زن باید و مادرشان بعد از ازدواج^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ازدواج از خواستگاری یعنی قدم اولیه شروع می‌شود. مقررات
قانونی هم که در مورد ازدواج نوشته شده مطابق شرع است و بد نیست
اگر قانون مدنی یا قانون خانواده در دسترس شما بود در این
مورد بخوانید.

یک مقداری از این آداب و رسوم و اصولی که باید رعایت شود
ولی نمی‌شود، مربوط به عرف است. عرف و عادت جامعه اینطوری شده
که غلط است، تدریجاً ممکن است بتوانید آدابی که غلط است را عوض
کنید، ولی یکباره نمی‌شود. این مسأله شاید از حدود صد سال پیش بود
که ناصرالدین شاه به اروپا رفت و تحت تاثیر قرار گرفت و برگشت و

رمان‌های اروپایی که ترجمه شد؛ مثلاً لغت عشق که در مثنوی هست یک نوع به‌کار می‌رود ولی در بهترین رمان‌های فرنگی، مثل *تردام دو پاری* و *یا بینوایان* (که خیلی خوب است بخوانید، البته بیشتر، بینوایان را خوب است بخوانید) اصلاً به یک معنای دیگر به‌کار برده می‌شود و عوض شده است. البته عرف و عادات آن روز با تجملات خانواده‌های اعیان و اشراف جور درمی‌آمد.

تا جایی که می‌توانیم باید خود ما آداب و رسومی که باید داشته باشیم را بدانیم و آنچه که متأسفانه داریم را بدانیم، خود ازدواج امری غریزی است؛ امری طبیعی و فطری و عادی مثل غذا خوردن و آب خوردن و نفس کشیدن که خیلی طبیعی است. هیچ چیز زائد و تشریفاتی ندارد. در همه‌ی جانداران همینطور است. به بشر که رسید یک کمی مشکل پیدا کرد. چون خدا گفت: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، خلیفه در روی زمین آفریدم. بعضی آمدند گفتند چون خداوند زن و بچه ندارد ما هم نباید داشته باشیم. از این طرف افتادند. بعضی هم گفتند نه، چون خداوند ما را هم مثل همه‌ی جانداران آفریده مانعی ندارد.

به هرجهت نظام فکری و مقررات قانونی این است که مرد به خواستگاری می‌رود که بعضی می‌گویند چرا زن به خواستگاری

نمی‌رود؟ این درست نیست. اگر فکر کنید خود شما درک می‌کنید که چرا نادرست است. در نظام طبیعت و فطرت، مرد باید به خواستگاری برود. اصطلاحی که مرحوم مطهری گویا از حضرت صالح‌علیشاه گرفته‌اند که اوّل بار از ایشان شنیده شد که ایشان خیلی پیش گفته بودند، گفتند: در روابط زن و مرد از مرد نیاز و از زن ناز است؛ نه به معنای رمانتیکی که الان در کتاب‌ها و رمان‌ها می‌نویسند. یعنی اقدام از جانب مرد باید باشد ولی زن جواب منفی یا مثبت باید بدهد.

بعضی خانم‌ها در نامه می‌نویسند که فلان کس چنین بود و حالا نمی‌آید و من به او علاقه‌مند هستم چه کار کنم؟ این صحیح نیست. یعنی زن باید حیثیت خود را حفظ کند و مرد دنبال او برود و تقاضای قبول بکند و زن قبول بکند یا نه. این قدرت روانی می‌خواهد و خیلی مشکل است. اوّلاً در همه‌ی حیوانات، مرد و جنس نر این خاصیت را دارد. زحمات مال اوست. قرآن گفته حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كَرِهًا وَأَوَّعَتُهُ كَرْهًا وَحَمَلْتُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، حمل و بارداری و وضع حمل زن با زحمت و گرفتاری است، خیلی‌ها سر حمل از بین می‌روند و یا کسالت‌هایی پیدا می‌کنند. بعد شیر دادن بچّه که مادر باید دو سال بطور طبیعی شیر بدهد. ولی حالا پدرها شیر می‌دهند، می‌روند شیر می‌گیرند و می‌آورند. ولی شیر دادن با مادر است و از مدّت حمل و بعد تا شیر دادن آن سی

ماه است. پس سی ماه در زندگی زن و مرد طبق شرایط طبیعی که زن باردار می‌شود همان کادوی اول ازدواج او سی ماه زحمت است. ولی مرد چه؟ او نه. البته خرج و هزینه‌ی زندگی همه با مرد است. چرا با مرد است؟ برای اینکه زندگی خارج و پول در آوردن برای زندگی، گرفتاری و تشنج فکری دارد. این تشنج فکری را خدا نمی‌خواهد مادر داشته باشد. حکمتی دارد. آنها که حکمت دارد مال ما است. آنها را دیگر با آن چسبانده‌اند. چون جزئی تشنجی در حمل او مؤثر است. اگر بچه شیر می‌دهد در شیرش مؤثر است. بطوری که اطبای قدیم به بچه شیرخوار دوا نمی‌دادند. هر دوايي می‌دادند به مادر می‌دادند. منظور، آنقدر مؤثر است. خداوند می‌خواهد نسل آینده بهتر از نسل فعلی باشد ما الان در این تشنجات زندگی هستیم و این گرفتاری‌ها را داریم و از اول و قبل از تولد داشتیم. ولی خدا می‌خواهد نسل بعدی ما نداشته باشد. برای همین، مادر را حفظ می‌کند و همه‌ی آن چیزهایی که به‌عنوان موهبت به مادر گفتند و برای زن مقرر کردند، بر اثر همین فرهنگی که وارد شده معکوس شده است. مثلاً یک مدتی زن نباید نماز بخواند و روزه بگیرد، این کسر شأن زن نیست، آخر روزه و نماز یک وظیفه‌ی اضافی است که خدا گذاشته است. نه اینکه زن کمتر است. اگر کمتر بود سایر ایام هم می‌گفت نخوان. برای اینکه خدا می‌خواهد نسل آینده بهتر از حالا بشود.

پس چرا حالا اینطوری شده؟ و شاید اینکه می‌گویند قرن‌ها زورگویی مردها بیشتر بوده، موجب شده و^۱ا همه‌ی اینها موجب آسایش مادر است. یک دورانی که می‌گفتند زن‌سالاری یا مادرسالاری همینطور متوجّه بودند. یک کتابی می‌خواندم شصت‌هفتاد سال پیش (هر چه خوانده‌ام تاریخ آن را باید بگویم، چون دنیا خیلی زود عوض می‌شود) قبائل نیمه وحشی ملانزی^۱ اطراف جزایر تروبریان^۲ نمی‌دانم حالا هم همانطور هست یا نه، ولی شصت سال پیش یک سیاح روسی رفته آنجا و با آنها زندگی کرده و خلاصه نوشته است و می‌گوید در این قبیله زن‌ها قدرت دارند و همه دور و بر بچه‌ها هستند و آنها را حفظ می‌کنند. برای مردها نقشی در تولیدمثل نمی‌شناسند. یک روز خاصی در سال به بیابان می‌روند و دعا می‌کنند و می‌گویند ارواح گذشتگان می‌آیند و در زن‌ها حلول می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند.

این فکر البته در بعضی آثار باز هم بوده است. مثلاً چنگیزخان مغول خود را پیغمبر غضب خدا می‌دانست از اسلام تعریف می‌کرد و می‌گفت خوب است، فقط حج را قبول نداشت، خود او می‌داند ولی آنقدری که می‌پسندید خدا او را رحمت کند. می‌گفت محمّد، پیغمبر رحمت خدا است، مردم حرف او را گوش ندادند و خداوند غضب کرد و من را فرستاد تا همه را بکشم. در همین حرف جنون‌آمیز او رگه‌هایی از

۱ . Melanesia

۲ . Trobriand Islands

حقیقت هست. منظور، مادر او می‌گفت من نمی‌دانم حامله که شدم دعا می‌کردم. نوری از آسمان آمد و از گریبان من پایین رفت و من حامله شدم. این در بعضی قبائل مانده تا بعد فهمیدند که مردها نقش دارند. از آن تاریخی که فهمیدند مردها نقش دارند، حقه‌بازی‌ها شروع شد. خانم‌ها قدر خود را بدانند و همه‌ی اینها را به‌عنوان موهبتی بدانند که خداوند برای مادر شدن آفریده است. البته برای یک زنی که می‌خواهد مادر شود. اما امروز متوجه این مسائل شده‌اند. متنها یک روزگاری به‌قول آنها مردها به زن‌ها ستم می‌کنند و حالا دارد معکوس می‌شود. معکوس شدن هم همان قدر ضرر دارد. باید به عدالت رفتار کرد.

در خواستگاری از همان اوّل ریاکاری و تظاهر نکنید، همانطوری که هستید، باشید. چه اخلاقاً و چه از لحاظ مالی و یا درجات علمی و دانشگاهی تظاهر نکنید. دوّم اینکه شخصیت زن یا مرد یا هر انسانی را در نظر بگیرید. امروز می‌گویند به ثروت است. ولی شما به ثروت نگیرید. خود شما لااقل ثروت را مایه‌ی شخصیت نگیرید. می‌گویند که آبروی ما نرود که مثلاً فرش ما خیلی قیمتی نیست. نه! همین که هستید. زن و مرد باید همان را که هستند بدانند چیست چون با همان می‌خواهند زندگی کنند. برای اینکه زن و مرد نمی‌خواهند با مبل یا با اتومبیل زندگی کنند، با دل و فکر می‌خواهند زندگی کنند. آن

اوایل، مخصوصاً آنوقت که در عدلیه بودم خیلی دیدم که مثلاً یک خانمی داد و بیداد می‌کرد. برای مشورت آمده بود؛ حقّ او تضييع شده بود. حالا نمی‌گویم چه بود. ولی به او گفتم تو قانون را خوانده‌ای؟ گفت: نه. گفتم: در مورد تو قانون یک ماده دارد و به تو اجازه می‌دهد. گفت: یعنی من بروم عرض حال بنویسم؟ گفتم: بله، حقوقی به تو داده‌اند ولی جامعه را طوری کرده‌اند که اگر کسی حقّ خود را مطالبه کند خجالت می‌کشد. این تقصیر قانون نیست، تقصیر تو است که نخوانده‌ای.

یک‌بار در همین مورد قانون به‌نظم روزنامه‌ی توفیق بود(حالا هر کدام) یک کاریکاتوری کشیده بود، یک نفر در مسابقه اسب‌سواری بود. اسب، او را تکان داد تا او عقب آمد و تا نزدیک دم که رسید، گفت آقا این اسب تمام شد، یک اسب دیگر بیاورید. حالا این فکر را نکنید که این اسب تمام شد، یک اسب دیگر. توجه کنید تمام حقوق شما رعایت شده یا نشده است.

یک مسائلی هم هست که به قانون ربطی ندارد و آن اینکه مرد خشن‌تر است. زن باید که همین خشونت را رام کند مرد نوعاً در همه‌ی جانداران نیرومندتر است و زور می‌گوید. الان هم غیر از این زن و مرد هم، هر که نیرومندتر است زور می‌گوید. کلید این زورگویی‌ها و خشونت‌ها هم زیرکی زن است.

شصت سال فیلم دیده‌ام، خود زندگی‌ام یک فیلمی بوده است. از آنهایی که درسی گرفته‌ام یادمانده است. فیلمی ایتالیایی بود، یک کافه‌ای را نشان می‌داد که در آنجا بزن بهادرها می‌آیند مست‌بازی. الوات‌ها می‌آمدند پنج‌شش نفر بودند. یکی بعد آمد، خیلی قوی هیکل و عجیب و غریب که همه از او حساب می‌بردند، از آن چاقوکش‌ها بود. داشت با زنی که پشت باجه است با گارسون حرف می‌زد و داشت زور می‌گفت که در این بین، زنی از در وارد شد، خیلی لاغر و خیلی کوتاه‌تر نسبت به هیکل این شخص. نگاه کرد و گفت باز این پدر سوخته آمده اینجا؟ آمد نگاه کرد و دید زن اوست. جلو آمد. او کوتاه بود و این بلند. گفت سرت را پایین بیاور. گوش او را گرفت و گفت فلان فلان شده من که گفتم نباید بیایی اینجا. درست است که این فیلم است، ولی قدرت زن است. قدرت روحی زن.

به آدم و حوا نگاه کنید. آدم، بدبخت داشت راحت زندگی می‌کرد و اصلاً به فکر او نبود که یک درختی هم هست. حوا آمد و او را گول زد. فرمان خدا را از یاد برد. گفت این درخت چیست؟ گفت من نمی‌دانم، گفته‌اند نزدیک نرم. حوا گفت: خیلی خوب من می‌روم. به هرجهت داستان‌ها گفته‌اند و در راه خوب و ناخوب اگر زن مطابق فطرت خود رفتار کند و مهربانی کند بر همه پیروز می‌شود.

خواستگار که می‌آید، در مورد او معمولاً از چند چیز می‌پرسند،

بعضی را صریحاً می‌پرسند که سنّ او چقدر است؟ البتّه خیلی‌ها پیغمبر را مثال می‌زنند که او ۲۵ سال بود و حضرت خدیجه ۴۰ سال. گاهی به ندرت می‌شود، ولی صحیح‌تر این است که سنّ مرد کمی بیشتر از زن باشد؛ چهار پنج سال و حتّی ده سال. یکی از سن می‌پرسند. مسأله‌ی دیگر از شغل می‌پرسند که برای اجتماع امروز است. شغل او هر چه می‌خواهد باشد. شغل به شخصیت او ارتباط ندارد.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری از علمای بزرگ، استاد حضرت سلطان‌علیشاه بود. البتّه خود او خدمت حضرت سعادت‌علیشاه مشرف بود و استاد ایشان بود و در همه‌ی عمر و در همه‌ی کتاب‌های خود خیلی از ایشان تکریم کرده‌اند. منظور اینکه او دوره می‌گشت. یک مدّتی در کرمان بود و پیشخدمتی یک مدرسه‌ی علوم قدیمه را داشت. آنجا خادمی بود که اتاقی داشت و احترام او را می‌کردند. البتّه نمی‌دانستند و او هم خیلی محترمانه رفتار می‌کرد و با دختر همان خادم مدرسه ازدواج کرد و بچه‌ها از او بودند. بعد با همان زن به سبزوار آمد و حاج ملاهادی مجالس درس را شروع کرد و در همه جا شهرت پیدا کرد. طلاب آن مدرسه کرمان گفتند برویم درس حاج ملاهادی. نمی‌شناختند. آمدند و گفتند مجلس درس او کجاست؟ گفتند اینجا است. نشستند روی زمین و دیدند همان پیشخدمت مدرسه وارد شد. همه به احترام بلند شدند. اینها همانطور نشسته بودند و پا نشدند، او را

پیشخدمت می شناختند. بعد که پرسیدند، گفتند حاج ملاهادی اوست. و هیچ از شأن او کم نشد. الان که ما می گوییم با افتخار از او می گوییم. بنابراین، شغل همین قدر که محترمانه باشد، دیگر فرقی نمی کند. عمده ثروت هم هست. البته عموجان و دایی جان وکیل و اینها را توجه نکنید. اگر هم کسی خیلی روی این تکیه کرد، بفهمید که آدم متظاهری است. ثروت به اندازه‌ای باید باشد که زندگی به راحتی بگذرد. مرد وظیفه دارد زندگی و معاش خانواده را تأمین کند. دنده‌اش نرم، شب که به منزل می آید باید خرج خانه را داشته باشد. حالا زن محبت می کند و در کارهای خانه کمک می کند به جای خود. ولی مرد باید معاش را تأمین کند.

این روال صحیحی است که باید باشد. بعد که با هم ازدواج می کنند، چندین مثال زده‌ام، هرگز زن فشار به شوهر نیاورد که چه ندارند. مثل مشهور که نصفه‌ی پر لیوان را ببینند به تگه‌ی خالی نگاه نکنید. به تگه‌ی پر آب نگاه کنید. آنچه دارید با هم بگویید و شکر خدا را بکنید. بعد که می خواهید فعالیت کنید و کار کنید، نصفه‌ی خالی را ببینید که چه ندارید.

راجع به خانواده هم یک مسأله‌ی عاطفی است. باید بتوانید بسازید. عروس و مادرشوهر که از قدیم ضرب‌المثل شده است، باید بتوانید به هر جهت بسازید.

یک مطلبی در اینجا هست و آن وظیفه و محبت است. مرد وظیفه دارد نسبت به خانواده‌ی خود کمال فداکاری را داشته باشد و فعالیت کند. از قدیم هم یک وظیفه‌ای برگردن او مانده که همیشه هست و آن احترام به پدر و مادر خودش است. اینها هیچکدام منافاتی ندارد، یعنی یکی آمد آن دیگری را از بین نمی‌برد. زن هم همینطور. بنابراین اگر مرد بتواند به هر دو وظیفه عمل کند درست است و اگر به وظیفه‌ی محبت به مادر رفتار کرد ثوابی دارد و اگر زن به او در انجام این وظیفه کمک کرده باشد آن هم ثوابی دارد. بنابراین هر زنی که به شوهر خود کمک کند که به مادر یا پدر احترام بگذارد یک ثوابی دارد، همینطور مرد باید کمک کند.

منتها گاهی اوقات ممکن است که آنها دخالت‌هایی می‌کنند که او عصبانی می‌شود، باید فکر کند اگر مادر خودش بود یا بچه‌ها عصبانی شوند چه کار می‌کند؟ تحمل می‌کند. جز تحمل چاره نیست. حضرت ایوب پیغمبر، از تحمل و صبر رسید به آنجایی که خداوند او را از صالحین خواند و همه‌ی گذشته‌ها و چیزهایی که از دست داده بود به دست آورد؛ مثل آن و حتی دو برابر آن.

مطلب خیلی زیاد است و حرف هم خیلی زیاد و قدرت کم.

تریت کودکان / بچه‌های طلاق / جلوی فرزند خود، از همسرتان بد نگویید / بر خورد

با بچه‌ها خیلی مهم‌تر و مثل‌تر از بر خورد با بزرگ‌ترهاست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در تربیت کودکان می‌گویند فکر نکنید کودک نمی‌فهمد، خداوند در کودکی فهم را به او نداده، ولی نه اینکه الی‌الابد نخواهد فهمید. این است که گفته‌اند پدر و مادر (زن و شوهر) در جلوی فرزند خود ولو کودک باشد رعایت کنند که کودک چیزی متوجه نشود. در دوران امروز می‌بینید که دنیا متشنج است. غیر از این جنگ‌ها که همدیگر را می‌زنند و می‌کشند، دنیا متشنج است. متشنج فکری است. حالا مشرق زمین کمتر این ناراحتی را دارد، ولی باز هم دارد. مشرق زمین هم مثل قدیم نیست. ولی در مغرب کار و بار خراب است. اینها بیشتر از این است که کودک چیزی دیده و در ذهن او هست، دعوای پدر و مادر را شنیده است. بچه‌های طلاق که امروز، اصطلاح کرده‌اند گرفتاری‌هایی از این قبیل دارند. پدر و مادر می‌گویند بچه هفت هشت ساله، پنج شش ساله، چه می‌فهمد، با هم دعوا می‌کنند. یک فحش‌ها و احیاناً

۱. از بیانات صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۴/۹ ه. ش.

تهمت‌ها و افتراهایی به هم می‌زنند، کودک یک لغاتی، که از بس زشت است نمی‌گوییم، می‌شنود که یک چنین لغاتی پدر و مادر می‌گویند، در ذهن او هست، ولی معنای آن را نمی‌فهمد که چیست؟ وقتی که معنی آن را فهمید، به هر دوی آنها بدبین می‌شود و لاقبل ناراحت می‌شود. این است که من به اینهایی که طلاق گرفته‌اند و بچه دارند یا بچه‌هایی دارند، این توصیه و سفارش را کرده‌ام، این را هم بگوییم که انسان باید در هر جایی و هر سنی که هست از وقایع جهان عبرت بگیرد.

شخص باید که گیرد اندر گوش

ورنوشته است پند بر دیوار^۱

یادی از کسی می‌کنم که شما اصلاً نه دیده‌اید و نه اسم او را شنیده‌اید. من رئیس سرپرستی بودم، یک زمان، یک مادری که قیّم بچه‌ها بود وضع ناجوری داشت، باید به دادگاه می‌نوشتم تا او را عزل کنند دادگاه هم عزل می‌کرد و باید می‌نوشتم تا جانشینی برای او بگذارند، این زن در وضع ناجوری بود، من به دادگاه نوشته بودم که این خانم صلاحیت اخلاقی ندارد و... و آن گزارشات هم ضمیمه بود و نوشتم که این زن را از سرپرستی فرزندانش عزل کنید، فلان کس هم قیّم فرزندان است و این پرونده را نزد رئیس دادگاه فرستادم. رئیس

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۶۴.

دادگاه به نظرم مرحوم شده، مرد مسلمان و خوبی بود؛ از این داشمشدی‌ها. به من تلفن زد که آقای تابنده اگر کاری نداری یک دقیقه بیا بالا. یک طبقه بالای طبقه‌ی ما بود. مرد محترمی بود، رفتم بالا. پرونده را جلوی من گذاشت. گفت: چرا این را نوشته‌ای؟ پس فردا این صغیر که اینجا هست، بزرگ می‌شود، کبیر که شد، می‌آید پرونده‌ی خود را بخواند. همه وقتی کبیر شدند می‌آیند و پرونده‌ی خود را می‌خوانند. بعد که پرونده سرپرستی خود را بخواند، می‌بیند مادر او چه بوده، لطمه‌ی بزرگی به او می‌خورد. باور هم نکنند، به مادرش بدبین می‌شود. گفتم: راست می‌گویید، ولی من چه کنم؟ گفت: تو فقط نامه‌ای بنویس که بنابر مصالح خانوادگی و تربیتی، من مصلحت می‌دانم که این قیّم عزل و قیّم دیگری انتخاب شود. بعد شفاهاً بیا اینها را به من بگو، من فوری رأی می‌دهم و تصویب می‌کنم و تمام می‌شود، هیچ اثری در پرونده نمی‌ماند. به او گفتم: چشم، راست می‌گویید. نامه‌ای را که نوشته بودم، پس گرفتم و نامه دیگری نوشتم و از این ماجرا عبرت گرفتم.

خیلی‌ها آنوقت‌ها در دادگستری طلاق می‌خواستند؛ چه در دادگاه که بودم و چه در سرپرستی. اگر اولاد داشتند به هر دوی آنها می‌گفتم، که جلوی فرزند خود، از همسران بد نگوئید. فقط اگر پرسید چرا طلاق گرفتید؟ بگوئید: سلیقه ما با هم جور نبود، مثلاً من

آب گوشت می‌خواستم و او اشکنه می‌خواست! سر این حرف‌ها بود، مطلب دیگری را نگویید و فحش و ناسزایی را که به هم می‌دهید به بچه نگویید. برای اینکه بچه، هم به مادر و هم به پدر علاقه‌مند است. اگر در خیابان یکی به مادر او بد بگوید، این فرزند نمی‌رود درباره درست و غلط ماجرا تحقیق کند همانجا در دهان او می‌زند. یا اگر کسی به پدر او بد بگوید، در دهان او می‌زند. پس فردا وقتی بین پدر و مادر قرار می‌گیرد می‌گوید: خدایا چه کار کنم؟ او به مادرم بد گفته باید بزنم در دهان او، ولی او کیست؟ پدرم است. او به پدرم بد گفته باید در دهان او بزنم، ولی او کیست؟ مادرم. پس اینها را نگویید تا بچه را در بزرگی در تردید نیندازید که یکی از این طرف بکشد و یکی از آن طرف.

اتفاقاً خیلی جاها این شیوه خیلی مؤثر بوده یکی که الان هم او را می‌بینم دختری بود که بزرگ شده و شوهر کرده و اولاد هم دارد، هم به پدر و هم به مادر که از هم جدا زندگی می‌کنند خیلی احترام می‌گذارد و آنها هم به او محبت می‌کنند و حالا کم‌کم از وقایع مطلع شده است. این توصیه را به همه می‌کنم، برای اینکه چیزهایی که امروز هست، فردا ثمر می‌دهد. پارسال انبه می‌خوردیم، تخمی داشت، یکی کاشت و مراقبت کرد و سبز هم شد، این درخت بزرگی که می‌بینید، تخمی است که امروز می‌نشانید، و زیر خاک است، فردا کم‌کم

سر بلند می‌کند، این تخمی که شما در زمینه‌ی فکری بچه‌های خود می‌نشانید فردا اثر می‌کند. حالا اگر هم آنطوری اثر نکند دیگران آبیاری می‌کنند که اثر کند. به این جهت، خیلی در برخورد با بچه‌ها دقت کنید. شما خیال می‌کنید برخورد با بچه‌ها خیلی آسان است و به حساب نمی‌گیرید. در حالی که مهم‌تر از برخورد با بزرگ‌ها و مشکل‌تر است. این توجه را ان شاء الله بکنید.

تعالی بین حق زن و مرد / سر نبودن زن و مرد نسبت به هم / تقسیم کردن
وظایف خانواده / ذوق و سلیقه و استعداد زن و مرد کامل هم است و نه مثل هم /
در اختلافات خانوادگی هر دو طرف کم و یا زیاد مقصّر هستند / در زندگی خانوادگی
جنبه‌ی عاطفی قضیه مهم‌تر از انصاف و عواطف بالاتر از منطق هست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جماعت زن‌ها و جمع مردان یک تفاوت‌هایی هست. آنها که
به تساوی حقوق زن و مرد قائل هستند، اصلاً معنای تساوی را
نمی‌دانند. باید گفت تعادل. یعنی حقی که به زنی می‌دهید به مرد هم
بدهید و یا هر وظیفه‌ای که بر مرد بار می‌کنید بر زن هم بار کنید.
کارهایی هست مطابق سلیقه‌ی خانم‌ها، بگذریم که در بعضی خانم‌ها،
چه در ایران یا جای دیگر، ممکن است در سلیقه مشخص‌تر از دیگران
باشند، این مزیت نیست، نقص هم نیست، خداوند خلقت را مختلف
انجام داده است. ولی بطور کلی مشاغلی هست که بیشتر مطابق

سلیقه‌ی خانم‌هاست. بگذریم از حالا که وضع اقتصادی دنیا آشفته است، اما در وضع معمولی اعلامیه‌ای می‌زنند فرض کنید برای پرستاری، شاید تعداد داوطلبان خانم چندین برابر مردها باشد، اما وقتی از شرکت‌های تاکسیرانی در کشورهای بزرگ اعلان می‌زنند، البته کشورهایی که امنیت در آنها هست، راننده تاکسی می‌خواهند، تعداد زن‌ها خیلی کم هستند و تعداد مردها خیلی زیاد است.

یک تفاوت‌های سلیقه‌ای خداوند بین زن و مرد گذاشته و کشف اینها خیلی مهم‌تر از کارهای دیگر است. فرض بفرمایید در یک سفره‌ی مهمانی، چند نفر از خانم‌ها و چند نفر از مردها دعوت هستند، در اینجا دو غذا هست، اگر همه این غذای الف را بخواهند کم می‌آید یک عدّه غذای ب را می‌خورند، یک عدّه الف را مطابق میل خود. خداوند هم طبیعت را اینطور آفریده که ذوق و سلیقه و استعداد زن و مرد مکمل هم باشد؛ نه مثل هم. خود شما فکر کنید زن و مرد می‌توانند مثل هم باشند؟ نه! در اینجا یک اشتباه در سازمان‌های حقوق زن می‌کنند و می‌گویند: تساوی حقوق. بله، یک حقوق هست که برای همه مساوی است، یک شهروند، وظایفی نسبت به آبادانی شهر دارد و همشهری‌ها، یک حقوق شهروندی نسبت به هم دارند. این حقوق شهروندی مساوی است. مرد حق انتخاب شغل دارد، زن هم حق دارد. مرد آزاد در عقیده است، زن هم آزاد است. همه‌ی اینها هست. این نه

تنها در جامعه‌ی بزرگ باید رعایت شود، بلکه در جامعه‌ی کوچک‌تر مثل خانواده هم باید توجه و رعایت شود. خانم‌ها غالباً برای پرستاری، غم‌خواری و تیمار، استعداد بیشتری دارند. مردها کم‌حوصله‌اند؛ حالا چرا؟ شاید از اوّل خلقت، استعداد او همانطور بوده. البته همانطور که در طبیعت، با یک جراحی مرد را زن و زن را مرد می‌کنند، اخلاقاً هم ممکن است تا حدّی اینطور شده باشد و امور با هم مخلوط شده باشد. ولی اگر در جامعه‌ای دقّت و توجه شود که اینها با هم مخلوط نشوند، هر دو طرف می‌فهمند که نسبت به هم، سر نیستند. سر بودن چیست؟ اینکه شما در منزل خود سر هستید، یعنی در واقع اختیار منزل دست شماست؟ اما در عمل یک مقدار دست شماست، یک مقدار دست بچه‌ها است و یک مقدار دست خدمه است و آنها در واقع اداره می‌کنند. در اجتماع هم باید همینطور باشد. در خانواده باید دقیقاً این وظایف را عمل کنند و هر کار را به شخص مستعد بسپارند، آنها هم هیچکدام خیال نکنند سر هستند، اگر هم هر کدام بگویند من سر هستم، خداوند به هر دو صورت فرموده است؛ یک جا می‌فرماید که خداوند برتری داد مرد را بر زن به واسطه‌ی زحماتی که می‌کشد. ولی جای دیگر می‌گوید: مادر تو، تو را با ناراحتی حمل کرد با ناراحتی وضع حمل کرد و با ناراحتی شیر داد و با ناراحتی دوره‌ی شیرخوارگی تو را گذراند و در مورد مرد چیزی نمی‌گوید، لازم هم نیست که چیزی

بگویند، می‌بینید، خداوند زحمات و مزایا را تقسیم کرده است. یک مزایایی را در جامعه‌ی بزرگ بشری گذاشته و یک مزایایی را برای جامعه‌ی کوچک خانواده. زحمات را هم تقسیم کرده، ما هم در زندگی‌های خانوادگی خوب است این کار را بکنیم، یک چیزی که شرعاً هست ولی رسم نمی‌شود این است که در اول ازدواج، طرفین می‌توانند هر شرطی که مخالف اقتضای عقد نباشد، بگذارند. مقتضای عقد یعنی اینکه یک عقد ازدواج به چه منظوری انجام می‌شود؟ اگر با آن هدف مخالف نباشد، می‌تواند شرط کند.

مرحوم شیخ محمد به به، یزدی بود چهل سال پیش مرحوم شده که همانوقت که مرحوم شد هشتاد، نود سال داشت. او مرغداری می‌کرد. همان اول که زن گرفته بود در قبالة نوشته بود که زن من باید استخوان‌های غذا را برای مرغ‌ها خرد کند. زن هم امضا کرده و انجام می‌داد. البته نه اینکه حتماً اینطور باشد و اگر زن خوابش برد، او را بیدار کند که بیا این کار را بکن. هر کدام باید وظیفه‌ی خود را بدانند، من به‌عنوان مثال گفتم که هرگونه شرطی که طرفین بخواهند می‌توانند در قبالة بگذارند، حتی چنین شرطی که مثال زدیم، سایر شروط را هم که می‌بینید در قبالة‌های حالا نوشته می‌شود، این رسم شود، خانم‌ها بیشتر شرمندگی دارند از اینکه بنشینند و در مورد آینده حرف بزنند، پدرانشان از طرف آنها حرف بزنند و بعد به تصویب آنها برسانند. تمام وظایفی که

در خانواده هست تقسیم کنند غیر از آنها که معمول است. وقتی با هم باشند، بچه‌داری با مادر است، پدر مصلحت هم نیست بچه‌داری کند. اگر پدرها بچه‌داری کنند، یک بچه در روزگار نمی‌ماند! هر چند حالا انحرافات به وجود آمده، انحرافات روانی، که خیلی‌ها را ما در روزنامه می‌بینیم. مادرانی که فرزند خود را از بین می‌برند ولی اینها انحراف روانی است هر وقت که وظایف هر یک از زن و مرد را در جامعه به‌خصوص در خانواده تشخیص دادید، اگر دیدید که این از فطرت، کنار رفته و منحرف شده معلوم می‌شود نیاز به اصلاح دارد، این یک حُسن دارد که معلوم می‌شود نیاز به اصلاح دارد چه در جامعه‌ی کوچک، چه در خانواده و چه جامعه‌ی بزرگ‌تر. بنابراین، این قاعده‌ی ظاهراً کلی را آدم می‌بیند که در نظر اول اختلاف بین دو نفر یا دو گروه هست، البته من که قاضی بودم، هیچوقت نظر اول خود را اجرا نمی‌کردم تا وقتی که بررسی می‌کردم که آیا این نظر درست است یا نه؟ در نظر اول در یک اختلاف، آدم فکر می‌کند هر دو نفر مقصر هستند، منتها یکی به اندازه‌ی یک ارزن مقصر است و یکی به اندازه‌ی یک خروار. اما هر دو مقصر هستند. یک وقتی، خیلی پیشتر، هفت هشت سال پیش یکی از خانم‌ها آمدند، آنوقت حوصله‌ی من بیشتر بود جوان‌تر بودم گوش می‌کردم و سعی می‌کردم اختلافات را حل کنم، ولی حالا بس که اختلافات زیاد شده، اگر بگویم برای اختلافاتی که دارید، بیایید همه

می‌آیند. به هر حال او آمد، با شوهر خود اختلاف داشت. به قولی نشستیم پای درد دل او، یک مقدار از خصایصی که به نظر خود او در شوهرش بود گفت، لجباز است، هر چه من می‌گویم به عکس رفتار می‌کند، هیچوقت سر ساعت نمی‌آید و یا سر ساعت نمی‌رود، با بچه‌ها تندخویی می‌کند. خیلی حرف زد. من گفتم: خیلی برای شما متأثرم و متأسفم که چنین کسی را تحمل می‌کنید، ان شاء الله خدا شفا بدهد و زندگی تو را راحت کند. بعد گفتم: حالا دست ما به او نمی‌رسد ولی خود شما نقص و عیبی ندارید؟ نمی‌توانست بگوید: نخیر. گفت: سعی می‌کنم نداشته باشم ولی گاهی اوقات لجباز هستم، گفتم: لجبازی نکن. غیر از آن چیست؟ دوباره یک چیزهای دیگری گفت، باز همان حرف شوهر خود و عیب‌هایی که برای شوهر خود می‌گفت، حالا شاید هم راست می‌گفت، از خود او هم اقرار گرفتم. گفتم: پس تو فرافکنی می‌کنی. اینها در خود تو هست، او که نیامده که من از او اقرار بگیرم تو خودت که می‌گویی اینها در تو هست، فرافکنی به دیگران می‌کنی. به علاوه، تو خودت همان عیب‌هایی را که می‌گویی در او باید اصلاح شود، در خود اصلاح کن. عکس‌العمل این است که در او هم اصلاح شود. رفت و چون خبری از او نشد، امیدوارم اصلاح شده باشد.

این مثل را حالا یادم نیست گفته‌ام یا نه؟ یک نویسنده انگلیسی به نام اسکار وایلد هست که مطالب معنوی می‌نویسد، دو سه کتاب از

او خوانده‌ام، یکی تصویر دوربان‌گری، خلاصه‌ی کتاب این است که یکی بود که تابلویی از خود داشت، بعد هر خطایی می‌کرد، هر نقیصه‌ای که در او پیدا می‌شد یک لکه در این تصویر پیدا می‌شد، تدریجاً پیر شد و تصویر عوض شد، خود او همانطور بود که بود؛ یعنی در واقع فرافکنی وجود خود او، در تصویر او دیده می‌شد. تا بعد وقتی تصویر به کلی سیاه شد عصبانی شد و به او چاقو زد، به قلب او زد، ولی به قلب خودش خورد و افتاد. آنوقت آن تصویر صاف شد و همه‌ی لکه‌ها به خود او آمد:

آینه چون نقش تو بنمود راست

خود شکن آینه شکستن خطاست

حالا این یک چیز کلی برای اختلافات خانوادگی بود و در هر مورد باید با انصاف فکر کرد. ولی مهم‌تر از انصاف در زندگی خانوادگی و زن و شوهری و فرزندی و امثال اینها جنبه‌ی عاطفی قضیه است. چون عواطف از این منطقی‌ها بالاتر است. در دهات مناطق گرمسیر، به‌خصوص در خود ایران هم همینطور است. می‌بینید بچه‌ای کثیف، دماغ او در آمده و کثیف است اما می‌بینید زنی نسبتاً تمیز و منظم می‌آید همین بچه را بغل می‌کند و همین بچه را چنان می‌بوسد که حال شما به هم می‌خورد. عاطفه بالاتر از اینها است. البته آن عاطفه وقتی باشد به کمک شما می‌آید بچه را می‌برد تمیز می‌کند و می‌شوید. از آن عواطف استفاده کنید و تکیه بر عواطف کنید. ان شاء الله.

فرهنگ مختلف زن و مرد/یکی از شرایط ازدواج، «کفو» هم بودن است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مجموعه‌ی آداب، اطلاعات و سرنوشت جامعه را فرهنگ می‌گویند. قاعدتاً فرهنگ این دو باید با هم متناسب باشد. یکی از شرایطی که در ازدواج گفته‌اند و صحیح است و باید در ازدواج توجه کنند، این است که کفو هم باشند. کفو نه اینکه از لحاظ مالی باشد، البته همه‌ی اینها مؤثر است، ولی کفو یعنی خانواده‌هایشان همسنگ باشند تا هر چه این می‌گویند او بفهمد و هر چه او می‌گوید این بفهمد. برای مثال فرض کنید یک مرد مسلمان با زنی غیرمسلمان یا غیرایرانی ازدواج کرده، زن می‌گوید: پس فردا به جشن عروسی برویم. شوهر می‌گوید: من نمی‌آیم، زن می‌گوید: باید برویم و در نتیجه با هم دعوا می‌کنند. حال چرا مرد نمی‌آید، چون پس فردا روز عاشورا است، زن که خبر ندارد عاشورا چیست در نتیجه می‌گوید: با من لجبازی می‌کند. مثال کوچکی زدم تا ببینید بین اینها اینطور اختلافات پیدا می‌شود و خیلی تفاوت‌ها هست. قبل از ازدواج اگر مرد و زن در دو فرهنگ مختلف پرورده شده‌اند باید بدانند و خود قبلاً مشکلات را حل کنند.

۱. برگرفته از بیانات صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۵/۲۳ ه. ش.

تخل کردن و حل کردن مشکلات و یا اختلافات خانوادگی / یک جهت وجود
مشکلات، عدم اطلاع هرکسی از وظایف اوست / خواستگاری بیچ نوع تعدد
اخلاقی و اجتماعی که مطابق شرع باشد ایجاد نمی‌کند / اختیار عاطفی خانواده
به دست زن است / شکایت زن از شوهری که تمایل به زن دیگری دارد /
فراقگنی / زن و شوهر باید آینه‌ی هم باشند / رضایت شوهر، در درجه‌ی اول^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در این دوران مدرن که تقریباً الان در تمام دنیا می‌بینیم یک
موج حرکت و تغییر در افکار و روش‌های مردم به وجود آمده است.
مهمترین این تغییرات در مسایل خانوادگی است.

تشکیل خانواده اصلاً بر دو مبنا است. یک مبنای غریزی که
خداوند همه‌ی جانداران را دارای این غریزه آفریده است. اگر این غریزه
نباشد جاندار از بین می‌رود. ولی غریزه‌ی دو جنس حیوان مثل اسب و

۱. برگرفته از بیانات صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۱۱ ه. ش.

مادیان باید با هم تشکیل خانواده دهند تا نسل بماند. برای اینکه این مبنا را خداوند منظم نگه دارد و برای اینکه پس فردا خودش اینها را دو مرتبه دچار فاجعه‌هایی نکند، قوانینی منظم کرده که اسم آن قواعد، خانواده است که خانواده تشکیل شده از یک مرد و یک زن و روابط آنها و کارها و وظایف و اختیارات هر کدام که به چه صورتی باشد. این بطور کلی است.

ولی در این وسط، تغییرات اجتماعی پیش می‌آید. برای آن تغییرات، کسانی که بخواهند امر الهی را اطاعت کنند و نظامی که او معین کرده انجام دهند یک مشکلاتی خواهد داشت. خیلی از این مشکلات را ما خود به وجود می‌آوریم و در حال بحران باید مراقب باشیم که آن را تشدید نکنیم. مسأله‌ی تشکیل خانواده از اول که به این نیت قدم برمی‌دارند ممکن است مشکلاتی داشته باشد. باید به هر نحوی که هست، حل کرد و تحمل هم کرد. یک جهت وجود مشکلات، عدم اطلاع هرکسی از وظایف اوست. این کاری است که در اختیار هم زن و هم مرد گذاشته است که مقررات شرعی (چون قانون ما هم عیناً شرع است از این جهت خوب است) این مقررات را بداند و با بودن این مقررات و تسلیم به آن، آماده باشد. خیلی شکایات یا گله‌مندی‌هایی می‌رسد از اول خواستگاری که فلان کس چنین و چنان کرده و من علاقه‌مند شده‌ام، حالا گذاشته رفته است. این را باید بداند

که خواستگاری هیچ نوع تعهدی، نه اخلاقی و نه اجتماعی که مطابق با شرع باشد، ایجاد نمی‌کند. هر لحظه ممکن است اینطور باشد. بعد در مقابل این، اختیار قبول را به زن داده است؛ یعنی مرد باید خواستگاری کند و زن قبول یا رد کند. آخر یک وقتی در روزنامه‌ها خیلی رسم شده بود که ایران می‌خواست به قول مشهور از پاپ هم کاتولیک‌تر بشود، می‌گفتند زن باید خواستگاری کند! خیلی تماشایی می‌شود! به خصوص روانکاوها و روانشناسانی که بهتر روانشناسی زن و مرد را می‌دانند می‌فهمند که این چه مشکلاتی دارد. اختیار دست مرد است. زن فقط می‌تواند خواستگاری را اول قبول یا رد کند. خواستگاری مثل یک قرارداد عادی است. بعد هم اگر او به هم زد، از نظر به هم زدن خسارتی ندارد. اما اگر موجب خسارتی برای او شده باشد آن را می‌تواند بخواهد، مثلاً فرض کنید مجلسی گرفته‌اند و خرج و هزینه‌ای کرده‌اند.

در اینجا اختیار عاطفی خانواده به دست زن است. اینکه می‌گوید رشته‌ای برگردنم افکنده دوست (البته مربوط به جای دیگر است ولی اینجا هم می‌شود گفت) می‌کشاند هر کجا دلخواه اوست. تدریجاً وضع خانواده باید طوری باشد که زن مدیر باشد، اداره‌کننده‌ی عاطفی خانواده باشد. مرد باید زحمت خانواده را بکشد. یعنی هزینه‌ی خانواده و وسایل رفاه را به اندازه‌ای که امکانات او اجازه می‌دهد، تهیه کند. ولی بعد اداره‌ی خانواده با زن است.

بعد یک انحراف یا نقیصه در مردها بطور کلی هست و آن این است که خیلی اوقات مردی، زن هم دارد ولی تمایل به زن دیگری هم دارد. خیلی‌ها این شکایت را می‌کنند که می‌خواهم طلاق بگیرم چون شوهرم می‌خواهد زن دیگری بگیرد. من به یکی دو تا از آنها گفتم که تقصیر کیست؟ گفت: تقصیر شوهرم. گفتم: نه! تقصیر خود توست. تو باید طوری باشی که رشته‌ای بر گردن او بیندازی. پس تقصیر توست. ولی چون زن و مرد هیچکدام بی‌تقصیر نمی‌شوند، تو چنین کاری کرده‌ای او هم رفته، حالا تو می‌خواهی جدا شوی؟ چرا؟ این است که گفتم یک مدّت کوتاهی خواهد بود، بعد به وضع اوّل برمی‌گردد. برای اینکه بشر در هر موردی اوّلین عادتی که گرفت، آن عادت برایش همیشگی است. یعنی فرض کنید شما یک رستورانی می‌روید (حالا ما که معمولاً در منزل غذا می‌خوریم) ولی فرض کنید مثلاً دو سه روز به رستورانی می‌رود و هر روز می‌گوید مثلاً میگو برای من بیاور. این دیگر عادت می‌شود. هم خود او وقتی می‌آید میگو انتخاب می‌کند و هم گارسون رستوران تا او را دید که نشسته، برای او میگو می‌آورد؛ یعنی عادت او ایجاد عاطفه برای او می‌کند. در اینجا عادت موجب می‌شود مدّتی این کار را بکند مثل کسی که بیمار است، مدّتی می‌گویند: قند نخور، شیرینی و چربی نخور، نمی‌خورد و به جای نان، نان سوخته می‌خورد (نمی‌دانم حرفم صحیح است یا نیست ولی بطور مثال) یک

مدتی که بگذرد و آن حالات بیماری که دارد مرتفع شود همان غذای اولیه را می‌خورد. ولی همه‌ی زن‌ها از اینکه شوهرشان یک زن دیگر بگیرد ناراحت هستند و اجازه نمی‌دهند، ولی اگر همینطوری باشد، اغماض می‌کنند. چرا؟

اگر این مطلب را به یک روانشناس و روانکاو مطرح کنند، می‌گویند اینها روانشناسی نمی‌دانند، همه که نمی‌توانند درس روانشناسی بخوانند ولی این روانشناسی هم جزء فطرت زن است و هم جزء فطرت مرد. بدتر از همه این است که مردی خانواده را ول می‌کند و می‌رود.

ببخشید هر کدام اینها که من می‌گویم جواب یک عده‌ای است. من به جای اینکه بگویم فلان کس این را نوشته یا یک خانمی اینطور نوشته که بعضی‌ها بفهمند او کیست، من بطور کلی دستور می‌دهم. برای بعضی هم که چنین چیزی نیست ممکن است اتفاق بیفتد پس من قبل از اینکه اتفاق بیافتد دوی آن را به او می‌دهم.

می‌گویند شوهرم گذاشته رفته است. این کار خوبی نکرده و بسیار کار بدی هم کرده، مثل اینکه بگوییم در کوچه می‌رفتم کسی عصبانی شد و در گوش من زد. این کار بدی است نه اینکه کار درستی است، کار بدی است، ولی شده. این هم یک چنین چیزی است. در این حالت البته شما حق هم دارید که به کسی که از طرف مجموعه‌ی

جامعه به‌عنوان قاضی و دادستان و... تعیین شده شکایت ببرید که او حقّ شما را بگیرد. این از نظر تئوری، اما اگر عملاً دیدید که یک نفر آنجا نشسته، تا شما بروید بلند می‌شود دنبال شوهر شما می‌رود و دعوا می‌کند و می‌گوید بیا و تمام می‌شود، آنوقت بروید شکایت کنید. اما به این وضعیتی که ما آفریدیم و همین آفریده‌ی ما موجب بحران و طوفان نوح و امثال اینها می‌شود یک‌طوری است که اگر شکایت کنید ممکن است به ورثه‌ی شما جواب بدهد. بنابراین راه عاقلانه‌تر این است که تحمل کنید و راه دیگری پیدا کنید. حتی شارع شرع هم خداوند که خودش می‌دانسته ما را چطوری آفریده، او هم گفته برای اینکه زودتر انجام بشود دو نفر داور بنشینند رسیدگی کنند و قضیه را زودتر تمام کنند پس ما، همین کار را بکنیم بهتر است.

روانشناس‌ها و روانکاوها دستوراتی می‌دهند، این دستورات از روانشناسان و نویسندگان غربی است و طبق رسوم آنجا این دستورات را می‌دهند. ما همین دستورات اخلاقی را در کتاب‌ها داریم که دستورات عرفی جامعه در کتاب‌ها بهترین راه حل ماست تا به سازمان رسمی که شکایت می‌کند البته شکایت می‌کنند، نه شکایت رسمی، به‌عنوان درد دل، هر کدام خواهر و برادر که هم را می‌بینید از زندگی می‌پرسد، درد دل می‌کنید می‌توانید. ولی درد دل فایده ندارد، به‌عنوان مشورت درد دل کنید. ولی همیشه سعی کنید به اصطلاح نقش خود را

هم در محاکمه فراموش نکنید. همه‌ی اینهایی که شکایت می‌کنند و نامه می‌نویسند من شوهر هیچکدام را ندیده‌ام؛ جز یکی دو مورد که هم زن شکایت کرده هم مرد. شما شکایت می‌کنید، من که نمی‌دانم آن طرف چه گفته؟

فرافکنی لغت و اصطلاحی است که اخیراً در روانشناسی و روانکاوی متداول شده یعنی انسان آنچه در خود می‌بیند در دیگران مجسم می‌کند. شما وقتی می‌خواهید صورت خود را ببینید، شما که چشم خود را در نمی‌آورید و ببینید، جلوی خود آینه می‌گذارید. این زن و شوهر باید آینه‌ی هم باشند. خوبی‌های هم را نشان بدهند. بدی‌های همدیگر را هم نشان بدهند. برای خاطر اینکه اصلاح کنند و هر کدام مسئول یعنی علاقه‌مند هستند که در این اصلاح کمک کنند. وقتی شوهر می‌بیند که زن او خیلی خسته و عصبانی است باید خود او کمک کند و بگوید وقتی من می‌آیم یک کمی زنگ تفریح تو باشد، کار را کنار بگذار. اگر دید یک روز خیلی خسته است، بگوید نمی‌خواهد ناهار درست کنی، همین نان و پنیر که داریم، می‌خوریم. دیگر زن هم همینطور. من می‌گویم مرد این کار را بکند برای اینکه شماها ناراحت نشوید. آن را مثال می‌زنم. ولی شما هم باید همینطور باشید.

اساس خانواده بر مهر و محبت و اُفت بین طرفین است و به‌همین جهت هم هست که در همه‌ی قوانین و همه‌ی ادیان گفته‌اند

که در درجه‌ی اول رضایت شوهر لازم است. قوم و خویش هم صحیح است برای اینکه فکر کنید شما در یک محفلی با خانواده‌ی خود هستید، مادرشوهر می‌گوید: این خانم عروس من است. بعد شما دلتان می‌خواهد مردم و حاضرین به او احترام کنند، به شما هم احترام کنند. قوم و خویش هستیم دیگر. بنابراین وقتی که یک زن، شوهر می‌گیرد، پدر شوهر می‌گیرد مادر شوهر می‌گیرد، اینها در تصمیم او مؤثر هستند. ولی تصمیم اصلی مال خود شوهر و خود زن است. این اساس اگر باشد می‌توانند همه‌ی سختی‌ها را تحمل کنند.

اما بالاخره بین هر زن و شوهری گاهی اختلافات کوچکی می‌افتد. این اختلافات را باید تحمل کرد و حل کرد. مهمترین این اختلافات راجع به فرزندان است. راجع به فرزندان هم در شرایط فعلی شاید کمی فرق کرده باشد. پسر یک‌طور تربیت لازم دارد، دختر یک‌طور. این است که اینها را باید جدا کرد؛ نه از لحاظ زن و مرد بودن، نه! آن غلط است، از این جهت که چیزهایی که زن و دختر باید بدانند، غیر از چیزهایی است که پسر باید بداند. آنچه که فطری است فطرت مشخص کرده، مابقی را همان اول بنشینید و با شوهر خود حل کنید و روی کاغذ بنویسید، یک کاغذ به خط خود برای خودتان. هیچکدام خطی که می‌نویسید به دیگری ندهید، برای اینکه می‌گویند گروکشی و تعهد بنویسید. یک دو سه تا آخر بگویید خود تو نگاه‌دار من

هم با خط خودم نگه می‌دارم. خودمان بدانیم وظایف ما چیست؟ و هر وقت در انجام وظایف دچار اشکال شدیم و لازم دیدیم جایی را تغییر بدهیم و اینها را تفسیر کنیم آنوقت با هم می‌نویسیم.

خلاصه خیلی حرف‌ها هست که نه من حالش را دارم و هم ان شاء الله مورد آن را دیگر پیدا نمی‌کنیم، همین قدر که گفتم اگر رعایت کنید درست می‌شود.

تشرّف و بیعت در درویشی / اگر کسی بیعت کرد و پدر و مادر او ناراضی بودند،

به بیعت او لطمه وارد نمی‌شود / کفران نعمت / رضایت پدر و مادر در ایمان شرط

نیست / دستور به جلب رضایت شوهر و یا پدر، برای استحکام خانواده است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

تشرّف و بیعت در درویشی، اظهار ایمان است و تعهد به اینکه من هم وظایف خود را شناخته‌ام. خداوند یکبار قبل از اینکه به دنیا بیاییم و در زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام از همه بیعت گرفت و فرمود: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**^۲، ای فرزندان آدم آیا من از همه‌ی شما بیعت و عهد نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است و من را بپرستید که همین راه راست است؟ ولی ما وقتی به این دنیا آمدیم، یادمان رفت. آن زمان (پیش از آمدنمان به دنیا) به نوعی محو در اراده‌ی الهی بودیم، حالا خداوند کمی اراده به ما داده که مستقل باشیم، باید در رفتارمان تجدید نظر کنیم. این هم یک کار اختصاصی و

۱. برگرفته از بیانات صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۴ ه. ش.

۲. سوره یاسین، آیات ۶۱-۶۰.

دو نفری است، امر اجتماعی نیست؛ البته بعد که انجام شد، جمع بودن و با هم بودن هم از این نوع وظایف است.

در اخبار آمده که پیغمبر ﷺ به علی رضی الله عنه که کم سن بود (شاید هشت، نه ساله بود) گفت: علی بیا شهادتین را بگو، یعنی تعهد خود را اعلام کن. علی گفت: اجازه بدهید بروم از پدر خود پرسم (یکی یکی این صحنه‌ها را در نظر بگیرید و از آنها نتیجه بگیرید) پیغمبر گفت: برو، علی رفت تا در منزل و برگشت و گفت: آمدم، بفرمایید چه بگویم؟ پیغمبر گفت: چرا پیش پدر نرفتی؟ گفت: من فکر کردم آن روزی که خدا ما را آفرید (و می‌توانیم اضافه کنیم آن روزی که خداوند از بنی‌آدم عهد گرفت) از کسی اجازه نگرفتیم، از ما مستقلاً عهد گرفت؛ بنابراین من هم که حالا می‌خواهم عهد ببندم، نیازی نیست از پدرم پرسم. پیغمبر هم قبول کرد. همه‌ی تعبیراتی که برای این مسأله می‌کنند این است که می‌گویند: بیعت با خداوند و ایمان و اعتقادات الهی محتاج به رضایت پدر نیست و ربطی به هم ندارد، ولی به نظر من یک نکته‌ی دیگر باید به آن اضافه کرد و آن اینکه علی روی اعتقاد و علاقه‌ی فطری که به پدر داشت می‌خواست به پدر بگوید. پیغمبر هم که می‌دانست ابوطالب مرد خداشناسی است و حتماً به علی توصیه خواهد کرد، به علی فرمود که برو. دم در که علی فکر کرد گفت: چرا تأخیر کنم؟ اگر کاری است که باید انجام دهم، پس درنگ جایز نیست.

این حالت در وضع امروز ما صددرصد درست است، یعنی اگر هم به هر جهت کسی بیعت کرد و پدر و مادر او ناراضی بودند به بیعت او لطمه وارد نمی‌شود. ولی یک چیزی برحسب دوران و عصر امروز اضافه شده است و آن این است که اهمّیت روابط خانوادگی خیلی زیاد است، آنقدر زیاد است که می‌تواند بیعت را کمی به تأخیر بیندازد؛ نه اینکه از بین ببرد. این است که بعضی خانواده‌ها ممکن است به هم بریزد و این مخالف نیّت خداوند از تشکیل خانواده است. خداوند نیّت خود را از تشکیل خانواده و اینکه زن و مردی ازدواج کنند و فرزندی به وجود بیاید، به این صورت بیان کرده و می‌فرماید: وَمَنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱، از آیات الهی این است که برای همه‌ی شما (زن یا مرد) از جنس خود شما همسر آفرید تا با او آرامش پیدا کنید و بین شما و همسرتان، مودّت و رحمت قرار داد. مودّت دوستی باشد و رحمت را خیلی‌ها به فرزند تعبیر کرده‌اند. پس باید بین فرزند و مادر و پدر مودّت باشد تا نعمت الهی باشد، اگر نباشد نعمت الهی را کفران کرده‌اند و طرق مختلف کفران، خیلی است. نعمتی را اگر در آن راه که خدا گفته استفاده نکنیم، کفران است، اگر اسراف کنیم، کفران است. بنابراین اگر غالباً گفته‌اند که رضایت پدر و مادر و زن و شوهر را جلب کنیم، به این دلیل است وَاَلَّا رِضَايَتِ پِ

و مادر در ایمان شرط نیست. آنهایی که به زن‌ها دستور داده‌اند و جلب رضایت شوهر خود را خواسته‌اند یا جلب رضایت پدر را، برای استحکام خانواده است. اگر پدر خیلی ناراضی است طالب باید بگوید: من تأخیر می‌کنم، ولی اگر گناهی باشد به گردن شماست، یک تهدید اینطوری بکند؛ ولی به هر جهت نیاز به رضایت پدر ندارد، می‌شود درویش شد، اگر دیدید ناراضی هستند، اعمال فقری و دعاها و ذکر را که به هر جهت باید مخفی باشد، بایستی پنهانی انجام دهید.

در نزدیکی دیگر آرامش پیدا کنید و بین شما دوستی و انس و رحمت قرار داشته باشد /
 در مورد آنچه مربوط به انسانیت است همان حقی که مرد بر زن دارد، زن هم بر
 مرد دارد / یکی از مصادیق رحمت خداوند، فرزند است / ادا کردن هزینه و
 نفقه‌ی کامل زن، چون شرعاً تمام هزینه‌ی خانواده به عهده‌ی مرد است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
 حق همسر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ الزَّوْجَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَهَا
 لَكَ سَكَنًا وَأُنْسًا فَتَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتُكْرِمُهَا وَتَرْفُقُ بِهَا وَإِنْ كَانَ
 حَقُّكَ عَلَيْهَا أَوْجَبَ فَإِنَّ لَهَا عَلَيْكَ أَنْ تَرْحَمَهَا لِأَنَّهَا أَسِيرُكَ وَتُطْعِمُهَا وَتَكْسُوهَا
 وَإِذَا جَهِلَتْ عَفَوْتَ عَنْهَا.^۲

عنوان این بحث، حقّ زوجه است. در زبان فارسی همسر هم به
 مرد گفته می‌شود هم به زن. بنابراین در فارسی همسر هر دو معنی را
 می‌دهد. ولی در اینجا حقّ زن را بر شوهر بیان کرده و وظایف شوهر

۱. برگرفته از شرح رساله حقوق، شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۴/۲۹ ه. ش.

۲. امالی صدوق، شیخ صدوق، ج ۵، بیروت، علمی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۷۰.

را می‌فرماید. چرا معکوس نکردند و چرا حقّ جداگانه‌ای برای مرد نگفتند؟ برای اینکه هر دو حق مثل هم هستند؛ یعنی همان حقّی که مرد بر زن دارد، زن بر مرد دارد. به دلیل آیه‌ی قرآن که راجع به وظایف زن ذکر می‌کند، یعنی حقّی که مرد بر زن دارد؛ در آخر می‌فرماید: *وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ*^۱، ترجمه‌اش این است که فرمود: همین چیزهایی را که گفتیم زن‌ها این وظایف را دارند، همین وظایف برای تو ای مرد هم هست به نیکی، یعنی وظایفی که به نیکی مربوط است. بنابراین، وظایف هر دو بر هم مثل هم است، به استثناء بعضی وظایفی که طبیعت و فطرت آفریده که با هم متفاوتند. زن و مرد از لحاظ انسانیت مثل هم و عین هم هستند. از لحاظ جاننداری، حیوانیت، نه حیوانیت به معنای توخّش؛ یعنی از لحاظ جان داشتن، جاندار بودن با هم متفاوتند. بنابراین، آنچه مربوط به انسانیت است، همان حقّی که مرد بر زن دارد، زن هم بر مرد دارد. باز چرا وظایف مرد را در برابر زن فرمودند؟ یعنی حقّی که زن دارد برای اینکه معمولاً در طی تاریخ (تاکنون که در بشریت اینطور بوده) اگر تجاوزی به حقوق دیگری شود و اگر ناراحتی باشد، بیشتر از طرف مرد است. از لحاظ طبیعت هم مرد قوی‌تر است؛ این است که روی به مرد می‌کند. در سایر حیوانات هم می‌بینیم، نر نیرومندتر است. خود نیرو و قدرت

زمینه‌ساز این است که هم در جوامع حیوانی و هم در جوامع بشری طرف زوردار را به تجاوز وادار کند. برای اینکه می‌بیند زورش را دارد پس حق بیشتری می‌خواهد و حاضر نیست که حق طرف را بدهد. این است که چون زور با زورمند همراه شده، به این جهت به مرد توجه کرده‌اند.

به مرد می‌فرماید: باید بدانی که خداوند (عزوجل) در خانواده، در خلقت خودش، به زن این آفرینش را داده است که به زندگی آرامش بدهد و با او انس بگیری. یکی از داستان‌هایی که در تورات آورده شده و در قرآن اینطور ذکر نکرده، این است که تورات می‌گوید: بعد از آنکه خداوند آدم را آفرید و بهشت را به او سپرد، یعنی در واقع باغبانی باغ خودش را به او سپرد و گفت از همه‌ی گیاهان می‌توانی بخوری جز از این دو درخت. بعد از مدتی خداوند (به قول تورات) توجه کرد، که آدم تنها زیر درختی خوابیده و خسته است. گفت این به تنهایی خسته می‌شود، خوب است که برای او همدمی بیافرینم. بعد همدمی آفرید که آدم به او انس پیدا کند. اما در قرآن به این صورت ذکر شده است که آیات و نشانه‌های قدرت خداوند، علم خداوند، تسلط خداوند در همه‌ی قواعد و قوانین هستی جاری و نمایان است و در این مورد می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ

بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱، از آیات الهی این است که از جنس خودتان برای تان همسر آفرید. نگفت شما که بشر هستید و در زمین ساکنید، بروید از کره‌ی مریخ همسر بگیرید! یا شما که انسان هستید، بروید از این همه حیواناتی که آفریدم همسر بگیرید! البته خداوند در همه‌ی جانداران این مقررات را گذاشته است. در اینجا ذکر کرده؛ یعنی تأیید کرده: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا، این قول همان حرف تورات است: برای اینکه در نزد او آرامش داشته باشی، لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً، بین شما دوستی و انس قرار داد. البته این آیه ظاهراً خطاب به مرد است برای اینکه ضمایی که در عبارت به کار برده شده، ضمائر مذکر است ولی در اصل خطاب، هم به مرد و هم به زن است؛ برای اینکه در شناخت آیات خداوند و در شکرگزاری از نعمات خداوند زن و مرد فرقی ندارند و این آیه چون تذکر نعمات الهی است، در مورد هر دو است. برای اینکه آرامش پیدا کنید و وقتی به هم می‌رسید، بین شما دوستی، انس و رحمت قرار داشته باشد. بنابراین، از این آیه استنباط هم شده است که زن و مرد، یا به عبارتی خانواده‌ای که این آرامش را در خانه احساس کنند و به هم انس داشته باشند، تشکیل چنین خانواده‌ای از آیات الهی و مورد رحمت خداوند است. رحمت خداوند بین آنها واقع می‌شود. البته رحمت را به

فرزند تفسیر کرده‌اند. یکی از مصادیق رحمت، فرزند است؛ نه اینکه فقط فرزند، مصداق رحمت است، نه! یکی از مصداق‌هایش این است. کما اینکه فرزند صالح موجب روشنی چشم پدر و مادر می‌شود و برای آنها دعا می‌کند. بنابراین، اگر سعی کنیم در خانواده مؤدّت باشد، رحمت الهی هم در آن هست و از آیات الهی شمرده می‌شود.

امام علیه السلام می‌فرماید: بدان که! این ازدواج و این همسر نعمتی از جانب خداوند است. از همان آیه نیز این مطلب استنباط می‌شود: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، این از آیات خداوند است، نعمتی است که به شما داده؛ منتها خداوند بر نعماتی که داده است منتّ نمی‌گذارد، بلکه مثل همینجا یادآوری می‌کند. جای دیگر می‌فرماید: وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ، هر چه خواستید به شما دادیم؛ ولی خداوند منتّ نمی‌گذارد. جان و مال را هم خودش داده، اما منتّ نمی‌گذارد و حتّی بعد که می‌گویند جان و مال را که من دادم، در راه من خرج کنید، نمی‌گویند مجانی خرج کنید، می‌فرماید جان و مال شما را من می‌خرم، آخر ما که مالکیتی نداریم که بفروشیم؛ ولی «کرم بین و لطف خداوندگار».

در اینجا هم صریحاً منتّ نگذاشته است، حضرت سجّاد علیه السلام خطاب به همسر یعنی زوجه می‌فرماید: اکرام کن و با او مهربان باش.

می‌فرماید: گرچه در اینجا حقّ تو بر او واجب‌تر است؛ زیرا مرد (خواه و ناخواه) غالباً اکرام می‌کند و زن را گرامی می‌دارد، با این حال زن ممکن است بیشتر از این قاعده تخطّی کند. می‌فرماید: زن در واقع به‌نحوی در خانواده اسیر توست؛ اسیر نه به معنای سلب آزادی و اینها، بلکه سرنوشتش در بسیاری امور بستگی به تصمیم تو دارد. بنابراین، با توجّه به اینکه وجودش برای تو نعمت است و باید با او مهربان باشی، مهربان باش. و اینجا قاعده‌ی شرعی و فقهی را یادآوری فرموده‌اند که هزینه و نفقه‌ی زن را کاملاً ادا کنی؛ چون شرعاً تمام هزینه‌ی خانواده به عهده‌ی مرد است. حتّی زن اگر نوزادی به دنیا آورد، می‌تواند بگوید من به نوزاد شیر نمی‌دهم (البتّه من نشنیدم هیچ مادری بتواند شیر بدهد و از دادن شیر به فرزندش خودداری کند) و به شوهر بگوید که برایش دایه بگیر یا اینکه حقوق یک دایه را به من بده، من خودم او را شیر بدهم. این را می‌فرمایند حق دارد.

وقتی هم از روی جهالت و نادانی، فکری کرد و باعث ضرر شد، عفو کند. می‌فرماید: تو که از این جهالت او متضرر شدی، باید عفو کنی. تقریباً نظیر همین را در جای دیگر از آیه‌ی قرآن می‌فرماید. عین همین حقوقی که برای مرد شمردند و وظایفی که برای زن گفتند، عیناً این حقوق هم برای زن و هم برای مرد هست. یعنی مسائلی را که فرموده‌اند طرفینی است؛ هم برای مرد است، هم برای زن.

نتیجه و اثر عمده‌ی با هم بودن مرد و زن ایجاد نسل است / معتدلات برای
آسایش زن هست و نه تحمل بر زن ها / مسأله‌ی حجاب و تحریک جنسی و سلامت
روانی جامعه / معتدلات شهادت و شاهد بودن زن برای آرامش زن هست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و اما در مورد مسأله‌ی زن و مرد که نوشته‌اید، فرض بفرمایید
که کودکِ بیماری پرہیز غذایی‌ای دارد و از بسیاری خوردنی‌ها ممنوع
است. حال اگر پدر و مادر جلوی او را بگیرند نتیجتاً این در حق او
عدالت است و عین مہربانی به اوست؛ نه اینکه فشاری بر او باشد.
برای اینکه اگر او را رها کنند دچار مضرت بسیار بیشتری خواهد شد.
راجع به همین مسأله چندین بار در جلسات فقری صحبت کرده‌ام و
نوارهایی هم از آن گرفته‌اند که اگر آنها را تهیه کنید و بشنوید خوب
است. بسیاری از این مقرراتی هم که شما گفته‌اید نه به‌عنوان توهین به
زن بلکه برای آرامش و آسایش زن است. وقتی مرد و زن آفریده شدند
خداوند آنها را از هم جدا کرد و جداگانه مرد و زنی آفرید. نتیجه‌ی این

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، ۲۸ اسفند ۱۳۸۲ ه. ش.

کار چیست؟ اگر از کره‌ی زمین همه‌ی مردها یا زن‌ها حذف شوند نسل بشر از بین می‌رود. پس نتیجه و اثر عمده‌ی با هم بودن آنها ایجاد نسل است و برای اینکه نسل از لحاظ سلامت جسمی و اخلاقی رو به کمال باشد هم جوامع علاقه‌مندند که در مقررات ازدواج و رابطه‌ی زن و مرد (که منجر به تولید نسل می‌شود) اظهارنظر کنند و هم خداوند در بسیاری موارد این کار را کرده است. اگر خداوند مثلاً برای بانوان آرامشی مقرر کرده است (همانگونه که در ادارات برای خانم‌ها در زمان حمل چند ماه مرخصی معین کرده‌اند ولی برای مردها هیچگونه مرخصی از این حیث نیست) این تصمیمی است برای آرامش زن و برای اینکه نسلی که از او به وجود می‌آید سالم باشد یا مثلاً بسیاری از مقررات برای مرد تعیین شده است مثلاً مسأله‌ی کفن و دفن میت که برای مرد واجب کفایی است. واجب کفایی یعنی همه باید انجام بدهند، ولی زن‌ها در چنین امری تقریباً معاف هستند و حتی تشییع جنازه هم که برای مرد مستحب است برای زن صحیح نیست و ممنوع است. در تمام این آسایش‌ها اگر دقت کنید می‌بینید آنچه شما به‌عنوان تحمیل بر زن حساب می‌کنید از همین قبیل است. توجه کنید که بشر اولیه به‌صورت قبیله‌ها و خانواده‌های کوچک در جنگل‌ها زندگی می‌کرد و غذای خودش را مستقیماً از طبیعت می‌گرفت. در آن ایام (بنابر تحقیقاتی که روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، روانکاوان، به‌خصوص

مالینفسکی کرده‌اند) نمی‌دانستند که تولید نسل از هر دو، یعنی مرد و زن ناشی می‌شود و تصوّر می‌کردند که در آن جشن معروف قومی که سالی یک‌بار به جنگل می‌رفتند و مراسمی منعقد بود، ارواح گذشتگان موجب ایجاد نطفه جنین در زن می‌شوند. در آن ایام مرد که زحمت بیشتری می‌کشید چون قهراً نیروی بدنی‌اش نسبتاً بیشتر بود به زن شاید فشار می‌آورد که تو اگر به اندازه‌ی من کار نکنی حق نداری زندگی کنی ولی تدریجاً خدا خواست که مردان توجه بیشتری کنند و بنابراین بر مرد تحمیل نمود که در ایامی که زن بار دارد یا زن کودک کوچکی دارد، مرد به جای او کار کند. این مزیتی برای زن است، نه اینکه تحمیل و فشار بر زن باشد. شما این توجه را کنید که اصل این تقسیم‌بندی انسان به زن و مرد برای چیست؟ هدف عمده، ایجاد نسل است. هدفی که خداوند، یا به اصطلاح دیگران، طبیعت (فرق نمی‌کند، قوانین طبیعت را هم خداوند آفریده) در نظر دارد این است که نسل جانداران باقی بماند. بنابراین شما به مقررات توجه کنید ببینید آیا به این هدف کمک می‌کند یا نه؟ اگر به این هدف کمک می‌کند مفید است و اگر به این هدف کمک نمی‌کند مفید نیست و دور از عدالت است.

و اما در مسأله‌ی حجاب یا امثال اینها: اولاً آب و هوا و طرز غذا در زندگی مردم و در مسأله‌ی تحریک جنسی بسیار مؤثر است. غذاهای

مخصوص، هواهای مخصوص، این را زیاد و کم می‌کند. یکی از مواردی که هرگونه احساسی را تضعیف می‌کند مسأله‌ی تکرار نامنظم و یا تکرار همیشگی یک احساس است؛ مثلاً در مورد احساس گرسنگی هر وقت گرسنه شدید به اندازه‌ی یک لقمه نان بخورید یک ساعت بعد هم گرسنه شدید یک لقمه‌ی دیگر بخورید به همین طریق آن اشتها به نحوی که طالب غذا باشد از شما برداشته می‌شود. بچه‌هایی که رها می‌شوند که هر چه می‌خواهند همه وقت بخورند، همیشه دچار دل درد هستند. همین خاصیت برای احساس جنسیت هم در زن و هم در مرد وجود دارد. منتها قدرت خودداری زن بیشتر است اما مرد به این صورت نیست و به همین جهت حتی جنبه‌ی احساسی و مهر و محبت زن‌ها قوی‌تر است ولی زود ممکن است تغییر کند. اما مهر و محبت مرد ضعیف‌تر است ولی طولانی‌تر می‌باشد و دوام می‌یابد. بنابراین اگر از تحریکات بی‌موقع خودداری شود یا امکان تحریکات بی‌موقع فراهم نشود برای سلامت روانی جامعه مفید است. در این زمینه چند کتاب معرفی می‌کنم اگر پیدا کردید بخوانید. یکی کتاب *روح زن* تألیف جینا لومبروزو، دختر پروفیسور لومبروزو حقوق‌دان و جامعه‌شناس، دیگری کتاب *عشق و هیجان در زن*، هر دو کتاب از فرانسه ترجمه شده است. این دو کتاب از این لحاظ بسیار مفید است. اما اینکه گفته‌اید در اروپا هوای مرطوب خاصیت خاصی برای اروپایی‌ها ایجاد کرده است، این

مسأله مزیتی است برای اروپا و نه مزیتی برای ما. طبیعت و فطرت اینطور مقرر داشته است، بنابراین در اینجا که حساسیت انسان‌ها بیشتر می‌شود باید رعایت بیشتری کرد.

اما مشکلاتی که گفته‌اید، درست است. این مشکلات اجتماعی است. در اجتماع باید زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی فراهم باشد که وقتی گزینه‌ای ظاهر شد، آن گزینه از راه صحیح قابل ارضا باشد و بعد هم باید کنترل دقیقی باشد که هرکسی وظیفه خودش را و خدمتگزاری به خانواده را انجام بدهد. اگر خانواده را به منزله‌ی یک شرکت تجاری بگیرید، در شرکت تجاری مدیرعامل حکومت دارد و در قلمروی این مسائل هم همینطور است. اما در مسائل دیگر، مثل مسأله‌ی اقتصادی، اموال زن کاملاً مستقل است و متعلق به خود اوست و می‌تواند در خانواده خرج کند. تمام خرج خانواده با مرد است و همچنین است در مسائل عبادی؛ مثل اینکه اگر حج بر زن واجب شد ولو شوهر به او اجازه ندهد، محتاج به اجازه‌ی شوهر نیست. در مسائل دیگر هم اگر توجه کنید زن ممکن است مردها را خوب شناسد ولی مرد شناسایی‌اش از این حیث بهتر است و اگر دستوری می‌دهد برای حفظ موقعیت خانواده و حفظ پاک‌ی زن و شوهر و نسل است.

سایر مسائلی هم که گفته‌اید اینها مسائل حقوقی است. یک

نظام حقوقی را نمی‌توان تفکیک کرد، همه‌ی اجزایش با هم هستند. در جامعه و در نظام حقوقی همه‌ی هزینه‌های خانواده را مرد باید بدهد و زن از این حیث هیچ مسئولیتی ندارد (گواينکه احساس و عواطف زن نمی‌گذارد که او در خانواده باشد و رفتار صحیحی نداشته باشد یا اینکه اموال خود را خرج خود و فرزندان و شوهر نکند) ولی به هر جهت در این جامعه که مرد باید کلیه‌ی هزینه‌ها را بدهد، بنابراین از ارث هم می‌تواند دو برابر بگیرد. آن جزء را عوض کنید، این را هم عوض کنید بعد ببینید درست می‌شود یا نه؟ یعنی بگوئید خرج خانواده هم با زن است هم با مرد. مثلاً شیر خشک که می‌خرند هم زن باید نصف پولش را بدهد هم مرد، آنوقت بگوئید ارث را به تساوی سهم ببرند. دو نوع رفتار است. ببینید این نوع بهتر است یا آن نوع؟ بالاخره هر دو مثل هم هستند. هر دو روال خاصی دارند. بنابراین از این حیث نمی‌توان گفت چرا خداوند چنین کرده است. مقررات داخلی است.

و اما اینکه جوامع غربی را با جامعه‌ی ما مقایسه کرده و گفته‌اید جوامع ما پاشیده‌تر است، اینطور نیست. در جوامع غربی اصلاً خانواده معنی ندارد. تمام این فجایعی که در غرب می‌شود از این است که خانواده وجود مستقل و جداگانه‌ای ندارد.

و اما اینکه چرا مردان زنان را به چشم یک کالا نگاه می‌کنند این از طرفی تقصیر مردان است. مردم هزار گناه می‌کنند، این هم یک

گناهی است. به علاوه این امر تا حدی عکس‌العمل رفتار زن است. اگر به جوامع نگاه کنید رفتار زن گاهی اینطور است و الاً زنانی هستند که بسیار بر خانواده تسلط دارند و آن را اداره می‌کنند. البته منظور از اداره هم این نیست که همه مانند نوکر پیش او هستند. یعنی تسلط دارند و برنامه‌های خانواده را در دست دارند.

مسأله‌ی شهادت هم از لحاظ آرامش زن است. چرا که شاهد بودن گرفتاری‌هایی دارد از قبیل اینکه باید مرتباً در محضر قاضی حاضر شد و اظهارنظر کرد و این مسأله برای زن و برای نسل آتی‌هی زن مضر است.

و اما به این طریق ممکن است شما بگویید: بنابراین وقتی که زن از سن خاصی گذشت در این صورت عیناً مثل مرد است، نه! در آن صورت هم اولاً یک مقداری از این فطرت در او هست و به علاوه در آن موقع مدل و الگو برای دیگران و زنان جوان است. در اینجا برای حفظ جامعه این وضعیت را بر او تحمیل کرده‌اند.

رضایت زن و مرد در ازدواج، در مورد دختر جلب موافقت پدر / زن اساس

اجتماع بشری است، مرد را برای فراهم کردن آسایش و راحتی همسر موظف

کرده است / راجع به طلاق، اطلاع نداشتن از قوانین^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مسأله‌ی ازدواج اول رضایت خود زن و مرد شرط است و بعد استثنائاً در مورد دختر، جلب موافقت پدر و اگر نشد جلب موافقت قاضی؛ آن هم به مناسبت عرفی است که در جامعه‌ی ایران وجود دارد، و هر وقت عرف عوض شد این قانون خودبه‌خود عوض می‌شود. و اما آن شرایطی را که در قانون نوشته‌اند، ظاهراً بهترین طریق همین بود که آن مقررات را به صورت شرط ضمن عقد بنویسند. بنابراین به این طریق که شما پیشنهاد کرده‌اید، به جای اینکه حالا می‌گویند مرد حاکم است شما می‌گویید زن حاکم باشد؛ لذا با اصل حکومت استبدادی مخالفت نکرده‌اید بلکه جای مستبد را عوض کرده‌اید. همین وضعیت است که در بسیاری از اجتماعات جهان وجود دارد؛ مثلاً در انگلستان

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، ۹ فروردین ۱۳۸۶ ه. ش.

قدیم کرامول آمد که دیکتاتوری شاه را بردارد ولی خود دیکتاتور شد. بنابراین اگر آن شرایط را زن بخواند و بداند، اگر خدای ناکرده مردی با آنکا به عرف جامعه آزارهایی به زن برساند (چون نوعاً مرد قدرت جسمانی بیشتری از زن دارد) زن می‌تواند با او مثل یک نفر غریبه رفتار کند؛ یعنی او را تعقیب کرده و مجازات نماید. این امر هم به قانون ربطی ندارد. قوانین به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهند که مرد جزئی‌ترین تجاوزی نسبت به زن بکند. حتی به زن اجازه داده شده است که مال شخصی خودش را جداگانه نگه‌دارد و خرج خانواده‌اش نکند؛ البته این امر شاید از توابع مردسالاری باشد که مدّت‌هاست در جامعه‌ی بشری وجود دارد. حتی زن می‌تواند از شیر دادن به کودک خود امتناع کند یا برای این کار مطالبه‌ی مزد کند، و نیز می‌تواند اگر درآمد خاصی دارد آن را جداگانه برای خودش حفظ کند.

مواردی هم وجود دارد که بعضی حقوق، مثلاً: نام فرزند گذاشتن و امثال اینها را که به‌عهده‌ی مرد است، اگر زن از این تصمیم راضی نبود بتواند به مراجع قضایی رجوع کند و به این اختلاف (نه از لحاظ قضایی، بلکه بیشتر از جنبه‌ی اجتماعی) رسیدگی نماید. ولی زن هم باید توجه کند که برحسب موقعیت فطری و وظیفه‌ای که طبیعت به‌عهده‌ی او گذاشته است باید محدودیت‌هایی را تحمل کند. در مقابل این محدودیت، هیچ هزینه‌ای بر او بار نشده؛ تمام خرج خانواده و حتی

خرج فرزند صغیر را هم باید مرد بدهد. در دیگر مواردی که مرد باید تصمیم بگیرد، مثل: انتخاب منزل یا انتخاب شغل همسر، می‌توان قوانینی را نوشت که در صورتی که زن نظر شوهرش را قبول نداشته باشد به دادگاه مراجعه کند. البته عرف جامعه هم باید به‌نحوی باشد که خودبه‌خود وقتی مرد می‌خواهد منزلش را عوض کند، از زن خود بپرسد و با هم منزل بگیرند؛ که تقریباً این عرف عملی شده و می‌شود. یا در مورد شغل زن، چون خدای ناکرده هر توهین و تجاوزی که به زن بشود همان اندازه که به خود او لطمه می‌خورد به شوهر او و خانواده‌اش هم لطمه می‌خورد، به این جهت صرفاً نمی‌توان این حق را سلب کرد، بلکه اگر اختلافی بود باید به هیأت داور، هیأت قضایی ارجاع نمایند.

اما اینکه چرا فقط دختر باید به پدر احترام بگذارد نه پسر؟ باید بگویم هر دو اخلاقاً موظفند؛ ولی جهت اینکه دختر را گفته‌اند این است که دختر و زن باعث ارتباط نسل‌های بشر است. اگر فرض کنیم در کره‌ی زمین هیچ زنی نباشد، بعد از مدّت کوتاهی نسل بشر از بین می‌رود؛ ولی اگر مردها نباشند چنین اتفاقی نمی‌افتد. یک مورد را هم خداوند به‌عنوان معجزه‌ی خویش ایجاد کرده است که بدون مرد، فرزندی متولد شده است. این مورد برای شکستن کبر و غرور مرد مهم است که بدانند که زن اساس اجتماع بشری است و حتی به این منظور

مرد را موظف کرده که آسایش و راحتی همسر را فراهم کند. تمام مقرراتی را هم که در این زمینه نوشته شده است برای آرامش جسمی و روحی زن (چه در موقع حمل و چه بعد از حمل) است؛ زیرا سرنوشت جسم و روح فرزند به مادر باردار بستگی دارد و در نتیجه سلامت روحی و جسمی نسل آینده به او مربوط است. هر شرکت تجاری هم برای تأسیس شدن، یک نفر مدیرعامل و یا به اصطلاح رئیس شرکت می‌خواهد. در این شرکتی هم که به نام خانواده از دو نفر اولیه (یعنی زن و شوهر) تشکیل شده است یک نفر باید ریاست داشته باشد. جامعه‌ی بشری مدت‌ها زن‌سالاری را تجربه کرده بود و آن را رها کرد و به قهقرا کشید لذا از این حیث درست نیست. ولی همانطور که در هر شرکتی مقرراتی است که از تجاوز و ستم احتمالی رئیس شرکت جلوگیری می‌کند، مسلماً باید مقرراتی هم باشد که از سوءاستفاده‌های مرد از حقوقی که خود دارد جلوگیری کند. البته این قوانین نقش دوم را دارد؛ نقش اول با عرف و فرهنگ جامعه است.

اما آنچه راجع به طلاق گفته‌اید و اینکه زن مجبور می‌شود از بسیاری حقوق خود بگذرد، البته این اجبار هست، ولی در قانون هم آمده که اگر در موردی، زن، بدون اینکه تقاضای طلاق کند و یا قبل از اینکه چنین تقاضایی را مطرح کند، اگر از دادگاه اجازه بخواهد که منزل جداگانه داشته باشد، دادگاه می‌تواند چنین اجازه‌ای را به او بدهد.

جزوه شصتم / ۶۵

متأسفانه ما از آنچه در قوانین موجود آمده است، اطلاع نداریم و آن را اجرا نمی‌کنیم. بنابراین همانطور که گفته شد نقص تنها در قوانین نیست.

رعایت حق دیگران در روابط انسان‌ها / حقوقی که فرزند نسبت به پدر و مادر دارد /

انتخاب اسم برای فرزند / تربیت فرزندان با رعایت اعتدال / آزاد گذاشتن بچه

و یا خیلی سخت‌گیری کردن دست‌نیت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وقتی که روابط بین انسان‌ها، بین دو انسان باشد، کسی که حق دارد، طرف مقابلش وظیفه دارد. وقتی می‌گوییم حق پدر و حق مادر، حق ابویں، یعنی یک فرزند حتماً وجود دارد؛ و الاً اسمش پدر نمی‌شود. پس دو نفر وجود دارند. وقتی می‌گوییم حق مادر، حتماً فرزندی وجود دارد؛ برای اینکه در غیر آن صورت مادر نمی‌شود. در این صورت برای طرف مقابل هم وظیفه‌ای تعیین می‌شود که حق پدر و حق مادر را رعایت کند. ولی در عوض برای خود او هم حقی تعیین می‌شود؛ یعنی در مقابل خداوند او را موظف به احترام پدر و مادر کرده و وظایف و حقی هم به او داده است. این امر را حتی خداوند برای اینکه برای ما روشن بشود، در مسأله‌ی بیعت هم رعایت کرده است. بیعت یعنی

۱. برگرفته از شرح رساله حقوق، شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۵/۲۶ ه. ش.

معامله؛ بیعت نحوه‌ی رابطه بین انسان‌هاست. ولی خداوند سطح خودش را پایین آورده تا با بشر (در واقع با بنده‌ی خودش) حرف بزند. در این صورت وقتی می‌فرماید که جان و مالتان را می‌خرم، نمی‌فرماید که آنها را خودم دادم، ولی ما می‌دانیم که خودش داده؛ وقتی می‌خواهد به ما بگوید جان و مالی را که خودش داده، در راه من مصرف کنید، نمی‌فرماید که همینطوری بروید مصرف کنید، مال من است. می‌فرماید: جان و مالتان را از شما می‌خرم؛ یعنی در مقابل این جان و مال، یک چیزی می‌دهد. این امر نشان‌دهنده‌ی این است که در روابط ما انسان‌ها حتماً باید حق دیگران را رعایت کنیم و هر وقت از جانب هرکسی، حقی، محبتی دیدیم، باید جبران‌ش هم بکنیم.

می‌گوید: حقّ ولد این است که بدانی آن جزئی از توست، به وجود آمده و به تو منسوب و به تو اضافه شده است. خیرش و شرش در دنیا و آخرت برای تو اثر دارد. البتّه این با آیات دیگر قرآن که *أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى*^۱، منافاتی ندارد. برای این است که در آنجا می‌فرماید: دیگری را عوض تو مجازات نمی‌کنیم. ولی فرزند که در اینجا فرموده است، آن را به‌عنوان دیگری نفرموده است. اوّل فرموده است که جزئی از تو است؛ یعنی اگر بدی بکند، کار خطا بکند، می‌گویند تو کردی، به اسم تو تمام می‌شود و کار خیر هم بکند به اسم خودت تمام می‌شود.

بعد از این، حقوقی که فرزند نسبت به پدر و مادر دارد و در تمام مسیر زندگی اش هست را بیان می‌فرماید. اول حقی که دارد، شروع وجودش است؛ یعنی از وقتی نطفه انعقاد پیدا می‌کند. البته تا مدتی مستقل نیست، جزء وجود مادر است، بعد وجود مستقلی می‌شود؛ اما به هر جهت اتصالش با پدر، اتصال معنوی و ارتباطش با مادر که هم معنوی و هم جسمانی است. پس اول وظیفه‌ای که تو داری، این است که خداوند تو را هم در اینجا خالق آفریده است. خداوند می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ^۱، انسان را در بهترین وضعی، بهترین موقعیتی آفریدیم. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.^۲ جای دیگر هم می‌فرماید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۳، یعنی خداوند زیباترین و شایسته‌ترین خالق‌هاست. معلوم می‌شود خالق‌های دیگری هم در نظر دارد که اولش همین پدر و مادرند. یعنی پدر و مادر جنبه‌ی خالق دارند؛ خالق‌ی که همین خالق بودنشان هم مخلوق خداست. به هر جهت این خالق به قولی خالق دست دوم است و به همین دلیل هم شاید در قرآن هر جا اسمی از پدر و مادر آورده شده، دنباله‌ی اسمی است که از خداوند آورده شده: اِنْ اشْكُرْ لِي وَاُولَآئِكَ^۴، و بیشتر جاها همینطور است که آنها را هم به نحوی خالق حساب می‌کند. اما برای خالق کلی، برای خداوند که

۱. سوره تین، آیه ۴.

۲. سوره تین، آیه ۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۴.

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است که ما نمی‌توانیم وظیفه معین کنیم، ولی خودش وظایفی معین کرده و بعد به خالق‌های دسته دوم (پدر و مادر) فرموده است: برای اینکه خلقت شما (که دارید موجودی را خلق می‌کنید) صحیح و درست باشد و تا آخر مدیون شما باشد، این چیزها را رعایت بکنید که بعضی از این دستورات به صورت احکام شرعی درآمده است و همچنین به صورت گفتار بسیاری از زیست‌شناسان و فلاسفه و آنهایی که در این قسمت‌ها تحقیق می‌کنند بیان شده است. پس اَوَّلُ وظیفه‌ی پدر و مادر نسبت به فرزند (فرزندی که هنوز وجود مستقل ندارد و نطفه است) این است که آن شرایطی را که خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، فرموده است، در موقع شروع خلقت رعایت بشود.

حقّ دومی که فرزند دارد، حقّی است که غذا از مادر می‌گیرد؛ برای اینکه جنین غذای جداگانه، دهان جداگانه ندارد. مادر که غذا می‌خورد، مواد اصلی غذایی در خون جمع می‌شود و گردش می‌کند و به بدن می‌رساند و همان خونی که غذا به بدن می‌رساند، همان خون گردش می‌کند و به این جنین هم، یعنی به این انسان بالقوه، انسانی که هنوز وجود مستقل ندارد، هم می‌رساند. بنابراین همانطوری که خود ما انسان‌ها، انسان‌های مستقل، وظایفی داریم، مثلاً چطوری غذا بخوریم، تمام چیزهایی که وجود ما را می‌سازد، آن هم چنین وظایفی دارد؛ منتها خودش مستقل نیست که چنین وظایفی را انجام بدهد؛ این

وظایف، بار بر مادر است. این است که در بسیاری از کتب مربوطه دیده‌اید و مرحوم آقای سلطان‌علیشاه هم درباره‌ی مرحوم شیخ مرتضی انصاری گفته‌اند که مادر شیخ مرتضی انصاری گفته بود که هر وقت می‌خواستم شیر به بچه بدهم، وضو می‌گرفتم، نماز می‌خواندم. پس این وظایف برای مادر دو جنبه پیدا می‌کند. هم وظیفه‌ی خودش است، هم وظیفه‌ی آن طفل است. بعد هم که به دنیا آمد، اولین وظیفه این است که برایش اسم انتخاب کنند. فرموده‌اند: اسم را باید طوری انتخاب کنید که اسم خوبی باشد که وقتی صدایش می‌زنید آن اسم برایتان محبوب باشد. اما محبوب که باشد؟ آن دیگر بستگی به سلیقه‌ی پدر و مادر دارد که بارها درباره‌اش صحبت شده است. ابن بطوطه در سفرنامه‌اش که به نام *رحلة ابن بطوطه* مشهور است، می‌گوید که در شام به منزلی رفتم و بعد در کوچه و بازار که می‌رفتم می‌دیدم اصلاً اسامی اهل بیت وجود ندارد؛ یعنی هیچکس اسم علی، فاطمه، حسن، حسین و اینها را روی بچه‌هایش نگذاشته است. تعجب کردم! از صاحبخانه پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه اسم خوب می‌خواهند بگذارند؛ چرا اینطور اسم‌هایی که شما می‌گویید و مردم از آنها ناراحتند، بگذارند؟ اسم‌های خوب می‌گذارند. معاویه؛ یزید؛ هشام؛ اسم خوب از نظر او اینها بود. بعد در جایی دیگر قرینه‌ی این مطلب می‌گوید. منزل دیگری (همان سال یا سفر دیگری) دیدم

فرزندانش را به نام علی، فاطمه، حسن، حسین و اهل بیت گذاشته است. تعجب کردم! خیال کردم شیعه است. از او پرسیدم: چرا این اسم‌ها را گذاشتی؟ گفت: برای این است که هر پدری گاهی نسبت به فرزندانش عصبانی می‌شود و مثلاً او را صدا می‌زند و با او دعوا می‌کند و فحش می‌دهد! من دیدم اگر بخواهم به بچه‌هایم فحش بدهم، باید اسم‌هایی برایشان بگذارم که با دل راحت فحش بدهم. پس معاویه، یزید، مروان و اینها نگذاشتم.

اینجا یا به سلیقه‌ی ماست که این کتاب را می‌خوانیم و دستور را می‌دهیم یا به سلیقه‌ی آن اشخاص. البته در اینجا سلیقه‌ی ما منطبق با اراده‌ی الهی است؛ بنابراین ما این را اجرا می‌کنیم و تشخیص می‌دهیم.

بعد از آن در تربیتش می‌فرماید؛ از پیغمبر هم نقل شده که یکی از حقوق ولد، این است که نوشتن یادش بدهد، باسواد باشد و یکی اینکه وقتی به بلوغ رسید، وقتی آمادگی پیدا کرد، برایش بستر ازدواج را فراهم کند. در مورد سواد، بیشتر توجه بکنیم. در دورانی این را گفتند و پیغمبر هم فرمودند که شاید در تمام مکه هفت یا هشت نفر بیشتر باسواد نبودند، ولی پیغمبر آن را فرمود؛ چنانکه در یکی از جنگ‌ها فرمود که هر یک از اسرا (که از رجال مکه بودند، من جمله عباس عموی خود حضرت) به هفت نفر از مسلمان‌ها سواد خواندن و

نوشتن یاد بدهد، آزاد می‌شود. منظور اینکه این وظایف را این قدر اهمیت می‌دادند.

می‌فرمایند که باید طوری با اینها عمل کنی، که احساس کنی اگر به فرزندت خوبی کردی، خداوند به تو اجر می‌دهد و اگر بدی کردی، خداوند مکافات می‌کند؛ یعنی بدانی که این فرزند (غالباً منظور فرزند چه کوچک و چه بزرگ است) تحت سیطره‌ی پدر و مادر است. البته اینجا اشتباهات فراوانی می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند: باید بچه را آزاد بگذارند هر کار که می‌خواهد بکند؛ حالا هم چنین رسم شده است. بعضی‌ها هم خیلی سختگیری می‌کنند و هیچکدامش درست نیست. در همه کار رعایت اعتدال باید باشد. ولی بطور کلی باید توجه به تربیت فرزند را داشته باشند - ان شاء الله.

کاری که به نیت اطاعت امر خدا باشد، عبادت است / یاد خدا نقطه به زبان و نقطه
در عباداتی مانند: نماز و روزه... نیت / کار کنید و خانواده را در آسایش و رفاه
نگه دارید، کاری کنید که محتاج به دیگری نشوید / دقت حضرت صالح علیشاه در نگهداری
حساب ها / کوچک ترین گناه را اگر بی اهمیت بدانید، به بالاترین گناه کشانده می شوید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند عبادت را مختص در نماز و الله اکبر و خم و راست شدن
یا روزه قرار نداده. عبادت اطاعت امر است و همانطور که در نماز برای
قربت می گوئیم، یعنی نیتمان این است که نماز می خوانیم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ،
یعنی برای نزدیک شدن به خداوند باشد. هدف، اطاعت امر خداوند
است که فرموده این کار را انجام دهید. بنابراین هروقت، هر کار و عملی
را به خاطر اطاعت امر خداوند انجام دادید خودش عبادت است. ممکن
است کسی از زیاد خواندن نماز و عبادات دیگر خسته شود. مثلاً خداوند
فرموده است که کار کنید، فعالیت کنید. در مورد کشاورزی خیلی مثال

۱. از بیانات صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲۷ ه. ش.

زده است که زمین هست، بکارید، استفاده ببرید و به دیگران هم روزی برسانید. که ما باید از این دستور حداکثر استفاده را بکنیم، در اخبار آمده: از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام که بیشتر اخبار از این دو بزرگوار است، که باقرین یا صادقین خیلی اوقات می‌گویند، احداث باقرین با احداث صادقین که فرقی نمی‌کند، همه‌ی آنها کُلُّهُم نُورٌ واحد هستند. مثالی برای کشاورزی فرمودند: اگر یک زمینی استعداد دارد صد من گندم بدهد. شما اگر در اثر کوتاهی بگویید که زمین خودم است، نمی‌خواهم بکارم، خسته هستم یا حوصله ندارم، اگر در اثر کوتاهی خودتان از این زمین هشتاد من گندم برداشت کنید. این زمین روز قیامت دامن شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا کوتاهی کردی؟ من بیست من دیگر می‌توانستم گندم بدهم، چون آن گندم و محصول گندم متعلق به شما نیست، درست است که در اختیار شما گذاشته شده است، ولی باید محصول آن به مردم دیگر برسد و آنها هم استفاده کنند. این است که اگر فرض کنیم بقالی هم دو یا سه روز دلش نمی‌خواهد مغازه‌اش را باز کند و در خانه می‌نشیند و یا حوصله ندارد و در مغازه را دیر باز می‌کند و یا زود می‌بندد. مشتری دم در است، می‌گوید نه آقا در را بسته‌ام. این کار او صحیح نیست. خیال می‌کند مغازه مال اوست و همه در خدمت او هستند و آن مشتری هم که می‌آید در خدمت اوست و وقتی می‌آید باید پول را دو دستی تقدیم کند. نه! این فکر را باید از

سر بیرون کند.

ما هرکاری می‌کنیم، کار زراعتی، کار صنعتی، حتی کار اداری برای این است که مثل همه‌ی مردم خودمان هم بهره ببریم و همه‌ی مردم هم از آن کار ما بهره‌مند شوند. خود ما و خانواده‌ی ما هم که جزء همان مردم هستند از آن کار بهره ببرند. بنابراین امر خداوند است. حالا اگر آن بقال که کاسبی می‌کند، واقعاً نیتش این باشد که امر خداوند را اجرا کند، همان کار بقالی برای او عبادت است. اگر خسته شود، مثل این است که از نماز خسته شده باشد، به منزل می‌آید و مدتی استراحت می‌کند. یاد خدا فقط به زبان و فقط در عباداتی مانند: نماز و روزه و غیره نیست. سعدی (البته خیلی مبالغه‌آمیز) می‌گوید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست^۱

در مصرع دوم نشان می‌دهد که منظورش از عبادت، عبادت شرعی است مثل نماز و روزه و غیره. اینها فقط عبادت نیست. عبادت خدمت به خلق است. این را باید بالاتر بگوییم؛ یعنی عبادت، اطاعت امر خداوند است. بنابراین اگر ما هر فعالیت و هرکاری که می‌کنیم، کاسبی، اداره، زراعت، توجه کنیم که داریم امر خداوند را اطاعت می‌کنیم. یعنی خداوند امر فرموده، کار کنید و خانواده را در

۱. کلیات سعدی، بوستان، ص ۱۹۴.

آسایش و رفاه نگه‌دارید و کاری کنید که محتاج به دیگری نشوید، اگر چنین نیّتی داشته باشید، همان کاری که انجام می‌دهید، خودش عبادت است. اگر شما دو نفر را ببینید که فعالیت می‌کنند، یکی از آن‌ها غرق در دنیا است و دیگری اهل عبادت است، کار آنها در ظاهر یکی است ولی اولی برای حرص دنیا کار می‌کند و برای اینکه پول بیشتری داشته باشد و شخصاً برود و برگردد. آن دیگری فعالیت می‌کند که به خانواده‌اش گشایش بیشتری بدهد و زندگی مرفه‌تری داشته باشند، بعد اگر زیاد آمد به دیگران هم کمک می‌کند. در ظاهر، کار هر دوی آنها یکی است، ولی اولی عبادتی نکرده و دومی کارش عبادت محسوب می‌شود. بنابراین به کسی که خیلی کار می‌کند و فعالیت می‌کند نگوئید، که آن شخص اهل دنیا است، نه! معلوم نیست اهل دنیا باشد. افراد ظاهربین چنین برداشت می‌کنند.

اگر یادنامه‌ی صالح را بگیرید و آن شرحی را که من نوشتم بخوانید، بد نیست. این کتاب، داستان‌های عبرت‌انگیزی از حضرت صالح‌علیشاه دارد. خیلی‌ها از ایشان ایراد می‌گرفتند که شما چرا کار دنیا را اینقدر بررسی می‌کنید؟ چون ایشان خیلی در محاسبات و فعالیت دقیق بودند. ایشان بیشتر اوقات عملاً جواب می‌دادند. منتها جوابشان اینطور نبود که اعلامیه بدهند، حالا ناچاریم اعلامیه بدهیم. مثلاً مرحوم مشیرالسلطنه، یک آبادی و ده بزرگی داشت و اصرار داشت

که آن آبادی را تقدیم ایشان کند. هر چه کرد ایشان قبول نکردند و گفتند احتیاجی نداریم و حال اینکه مرحوم مشیرالسلطنه واقعاً نیتِ خالص داشت. یعنی اگر می‌گفتند تمام اموالت را ببخش، می‌بخشید؛ کما اینکه یک‌بار گفته بودند و امتحان کرده بودند. او امتحان شده بود، در صورت ظاهر هم خیلی فعالیت می‌کرد.

حضرت صالح‌علیشاه، هر شب آن محاسبات را که در طول روز در دفتر روزانه یا دفتر بغلی خود می‌نوشتند، در حساب‌های مخصوص خودش وارد می‌کردند. یک حساب مربوط به ما فرزندانمان بود که اگر پول می‌خواستیم می‌فرستادند و یا حواله می‌دادند که به ما بدهند. در تهران حاج آقای ممتحنی وجوهات شرعی را جمع می‌کردند و ما هم اگر پول می‌خواستیم از آقای ممتحنی می‌گرفتیم، که در صورت می‌نوشتند و آن صورت را خدمت ایشان می‌فرستادند و حضرت صالح‌علیشاه آن را در قسمت مربوط می‌نوشتند. موقوفاتی داشتند و هر موقوفه حسابی جداگانه داشت که در حساب خودش می‌گذاشتند. یک شب این محاسبات خیلی طول کشید. من پرسیدم امشب خیلی طول کشید؟ خسته شدید، چرا؟ گفتند که یک قرآن اشتباه کردم. گفتم یک قرآن که ارزشی ندارد و به شوخی یک قرآن درآوردم و گفتم بفرمایید، این هم یک قرآن، خیلی خندیدند و فرمودند: اگر مجال یک قرآن اشتباه باشد، یک میلیون هم اشتباه می‌شود. اصل مسأله

اشتباه است. این مانند همان مطلب است که می‌گویند: به گناه صغیره هم نباید بی‌اهمیت نگاه کرد. کوچک‌ترین گناه را اگر بی‌اهمیت بدانید، به بالاترین گناه کشانده می‌شوید. باید بدانید، وقتی کاری گناه است، معذرت بخواهید و توبه کنید.

ایشان فرمودند: به علاوه من هزار رقم حساب دارم. حساب شما بچه‌ها هست، حساب موقوفات هست، حساب شخصی هست، حساب منزل هست. باید یک قران هم جابه‌جا نشود.

بارها این مثال را فرموده بودند، البته من بار اول از مرحوم آقای هادی حائری شنیدم، که بعد ایشان هم تأیید کردند. آقای حائری گفت: در خدمت آقای سلطان‌علیشاه به جالیز می‌رفتیم، محل کشت خربزه (تقریباً آقای حائری هم‌سن آقای صالح‌علیشاه بودند و بچه بودند) آقای سلطان‌علیشاه، آقای صالح‌علیشاه را شیخ محمدحسن صدا می‌کردند. نوه‌شان بود، بچه هم بود. گفتند که ما دو تا هم در خدمتشان بودیم و پیاده می‌رفتیم. از یک کرتی به جای دیگر که رفتند کفششان را درآوردند و خاک آن را تکان دادند و بعد به این قسمت آمدند، رو کردند به من و پرسیدند هادی نفهمیدی چرا این کار را کردم؟ هادی شاید در آن جمع کوچک‌ترین آنها بود. ولی به در می‌گویند که دیوار بشنود، گفتیم: نخیر، بفرمایید. فرمودند: این زمین وقف است و من نخواستم از خاک وقف به خاک ملک بیاورم. یعنی اینقدر وسواس

داشتند. البته، این تربیت‌ها خیلی مؤثر است. همین مرحوم حائری زمان مرحوم دکتر مصدق که خدا هر دوی آنها را رحمت کند، به خواهش دکتر مصدق، بازنشسته شده بود، ریاست اوقاف را قبول کرد. ولی خودش می‌گفت (به‌نظرم به این عبارت بیان کردند که) در تمام مدتی که در اداره‌ی اوقاف بودم حتی یک چای در آن اداره نخوردم. این از اثر نفس بزرگان و گفته‌ی آنهاست و الاً خیلی حرف‌ها ما می‌شنویم که گوینده عمل نمی‌کند و بر شنونده هم اثری ندارد.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	پنجاه و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)	پنجاه و سوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوّم)	پنجاه و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوّم)	پنجاه و پنجم
۲۰۰	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم)	پنجاه و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم)	پنجاه و هشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه و نهم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.